

در مسائل مهم خود مشورت می‌کردند هارونی‌های مقیم اصفهان با اینکه چند قرن از مهاجرشان به این شهر می‌گذرد هنوز آداب رسوم و سنت‌های ویژه بختیاری را در خود نگه داشته‌اند از این تیره شخصیت‌های علمی نیز برخاسته‌اند، خانواده‌های عبدالخان و آقا محمدخان در جبالو معروف بوده‌اند که از بازماندگان آنان می‌توان از خسروخان کیانی و عجم خان اسفندیاری نام برد، تیمسار اسفندیاری و دکتر سعید اسفندیاری و شباغره ارجمند خانم فریبا هارونی دختر حاج عیدی محمد هارونی از تیره هارونی می‌باشند تعداد زیادی افراد دانش آموخته که هر کدام در مشاغل بالا بکار اشتغال دارند از این تیره برخاسته‌اند.

www.Bakhtiaries.com

طایفه سعید یا سهد *Sehid*

طایفه سهد یکی از طوایف بزرگ، دلاور و شجاع دیناران یاب می‌باشد که از کوهستان‌های فاله تا مجاور شهرستان ایذه گسترده می‌باشد، قسمتی از کوچ بهاره آنان در منطقه دیناران و پشت‌کوه می‌باشد.

طایفه دیناران با طایفه گوروتی *goruti* مجاور می‌باشند در مورد وجه تسمیه طایفه سعید هر چند که موارد مستندی وجود ندارد ولی روایات زیر که سینه به سینه نقل شده درباره این طایفه گفته شده است و ما فعلاً متکی به این روایاتی هستیم که نسل به نسل انتقال می‌یابد، شاه منصور بنیان‌گذار این طایفه از اهقاب اتابکان فضلویه است که از کردان شامی بوده‌اند و در حدود ۹۰۰ سال پیش در زمان حاکمیت آل خورشید وارد منطقه لرستان شدند و به سرپرستی قوم لر رسیدند تا سال ۷۲۷ قمری گروهی از آنان به عنوان اتابکان فضلویه بر مناطق لر نشین حکومت داشتند و پایتخت آنان در شهرستان ایذه که در آن دوره بنام مال‌امیر شهرت داشت، بود و میدانیم که نام مال‌امیر از نام امیر اتابک گرفته شده است، آخرین حاکم این سلسله غیاث‌الدین کیکاوس از ابراهیم بن شاهرخ گورکانی شکست خورد اما در نوشته مورخان نامی از شاه منصور به ثبت نرسیده، جد شاه منصور بنام اتابک ابوسعید که هموی غیاث‌الدین بوده است و نام وی بعنوان یکی از حکام اتابکان در تاریخ آمده است چنین استنباط کرده‌اند که نام ابوسعید نخستین نامگذاری طایفه سعید می‌باشد، یا نام شاه

منصور قلعه‌ها و سنگ نبشته‌های روی مزارها هم وجود دارد که قلعه‌هایی در کهگیلویه و دو آب صمصامی وجود دارد که ممکن است در هنگام ییلاق و قشلاق به ساختن این قلعه‌ها مبادرت کرده باشد در رومنای گیلان مال ویران سوسن که نزدیک ایذه می‌باشد سنگ قبری بنام زنی نوشته شده که فاطمه بنت شاه منصور سعید روی آن حک گردیده و در باغ اتابک فاله که نشیمن‌گاه طایفه سعید بوده مقابری وجود دارد که باز هم تأیید کننده هویت شاه منصور می‌باشد بنابراین می‌توان گفت که طایفه سعید از نسل شاه منصور سعید بوجود آمده باشد و یا در مجموع از نام وی مشتق شده باشد که در اواسط قرن هشتم هجری می‌زیسته و بعد از شکست اتابکان لرستان از تیمور، باز هم برای ادامه حکومت برگزیده می‌شود.

و با توجه به ساختن قلعه‌ها با ابراهیم گورکانی در حال جنگ و گریز بوده و از پناهگاه‌های کوهستانی منطقه فاله استفاده کرده است، علت اینکه نامی از این قبیل چهره‌های تاریخی ضبط نگردیده آنست که در این مناطق دور افتاده مورخی پا نگرفته و حتی جهانگردانی مانند این بطوطه هم تنها بنام رئیس اتابکان اکتفا کرده و دیگر با سرداران پایین‌تر کاری نداشته است، شاه منصور دارای فرزندی بوده بنام شاه حسن که به اوکی حسن هم گفته می‌شد و او نیز پسرى داشته بنام کی دینار که بسیاری از تیره‌ها تبار خود را بوی می‌رسانند بویژه در طایفه سدید چهار تیره خود را منتسب به کی دینار می‌دانند کی مقصود، کی شمس‌الدین، کی بهادر و کی محمود که در گویش مردم به کی باندری، کی محمودی، کی شمسوری و کی مقصودی مشهورند.

فرزندان کی محمود که به سعیدان شل و لنگ معروفند به این دلیل بوده که کی محمود لنگ بوده و بحالت قهر از دیگر برادرانش رنجیده و به‌مراه فرزندان خود مهاجرت و در نقاط مختلف بختیاری پراکنده می‌شود، اولادکی مقصود توانستند در زمینه حاکمیت بر بقیه برتری نمایند، واقعه مهمی که در تاریخ این طایفه روی داده جنگ میان دو گروه کی مقصودی که هر دو هموزاده بودند می‌باشد که آنها بتحریریک دیگران و شاید خان‌های محلی، در زمان فتحعلی شاه قاجار عده‌ای از شاهزادگان و فرستادگان دولت از راه ناصریه (اهواز فعلی) وارد منطقه بختیاری می‌شوند حاکم مشهور دیناران در آن موقع نظر علیخان سعید فرزند خداوردی خان بوده که پدر و پسر هر دو از طرف دولت به حاکمیت و کلاتری رسیده بودند بهمین خاطر شاهزادگان و مأمورین اعزامی دولت وارد خانه نظر علیخان (که

در بختیاری به ملا نظر مشهور بوده) می شوند اما آنطور که باید و شاید پذیرایی نمی شوند و همین امر موجب رنجش آنان می شود و بحالت قهر آنجا را ترک می کنند، در بین راه مردی را می بینند و از او نشانی جاده را می پرسند این فرد که کی علی نام داشته عموزاده نظر علیخان بوده آنان را بخانه خود دعوت می نماید و از آنان پذیرایی مفصلی می نماید که این هیئت اعزامی تحت تأثیر مهمان نوازی وی قرار می گیرند و از او می خواهند که همراه ایشان به تهران برود و او را به شاه معرفی کنند لکن از رفتن امتناع نموده و برادر خود را که کی فتحی نام داشته با آنان روانه می سازد وی بخاطر ویژگی هائی که داشته از جمله اندام رشید و روحیه شجاعت و سخنوری مورد توجه شاه قرار گرفته، نامبرده خطی زیبا می نوشته که بزودی مورد توجه شاه قرار می گیرد و بمأموریت های مختلف اعزام می شود بعد از هفت سال اقامت در تهران به میرزا فتحی خان مشهور می شود لذا شاه قصد داشته فرمائی برای نامبرده صادر نماید ولی خود او می گوید که برادر من کی علی لایق تر است و بنابراین حکم حکومتی را بنام کی علی می نویسد و آنرا مهر کرده برایش می فرستند کی علی شخص مقتدری بود و از حمایت برادران پهلوان و زورمندش برخوردار بود، برادرانش بنام های کی کرم، کی فتحی و علیمردان در طایفه سعید از شهرتی برخوردار بودند طایفه گورویی نیز بسبب مجاور بودن با طایفه سعید از آنان حمایت می کنند لذا از نفوذ ملا نظر کاسته می شود و بتوصیه بعضی افراد مغرض محلی نظر علیخان به کشتن کی علی و برادران و فرزندانش تحریک می شود اما ملا نظر کسی نبود که یارای مقاومت در برابر کی علی را داشته باشد لذا به توصیه فرزندش حسن خان از دز مصالحه و سازش با عموزادگان خود درآمد و بعد از مدتی آنانرا بخانه خود دعوت می نماید و سرانجام یکی از برادران کی علی بنام حسن که با برادر خود حسادت داشت در جائی کمین می کند و با علامت قبلی به آنان شلیک می نماید و روح مهمان نوازی این طایفه را با اینکار مخدوش می نماید.

در این جریان خود کی علی و دو تن از برادرانش بنام های آقا سلطان و علیمردان کشته شدند یکی از افرادی که همراه کی علی بود جوانی بود بنام عیدی که فوق العاده جسور و بی باک بود که از مهلکه می گریزد و در حین فرار تیری به شال کمر او می خورد و شالش آتش می گیرد، او برای خاموش کردن آتش به چشمه ای که بعداً به چشمه خونین مشهور شد می رود اما او را دستگیر می کنند و به توصیه حسن هموی وی به قتل می رسد میرزا فتحی نیز بعد

از مدتی در اثر جنگ‌های مداوم و گلوله‌هائی که به بدن او اصابت کرده بود می‌میرد اما یکی از فرزندان کی علی بنام کی داود توانست انتقام برادران و پدر خود را بگیرد و بر طایفه سعید و گوروئی مسلط شده بعنوان کلاتر حکومت کند بعد از او فرزندش محمود در سن کهولت یا بی‌بی شیرین جان دختر محمد صالح خدري عمه آستار دانشور ازدواج کرد حاصل این پیوند مردانی بودند که بعدها در پهنه سیاست بختیاری درخشیدند، بزرگترین فرزند وی آسهراب است که در نوجوانی بسبب لیاقت و توصیه دانی‌هایش ریاست طایفه‌های سعید و گوروئی را بوی می‌دهند وی آن قدر به سردار جنگ ارادت پیدا کرده بود که سردار جنگ درباره وی گفته است: اگر نام من بر سنگ‌های تختی سراک برود کوه را آب می‌نماید اما اگر پیش سهراب سعید برود چون بادی است که بر کوهی گذر کند، در بختیاری کلاترانی بودند مانند آسهراب، آسداله احمدی بزرگ احمد خسروی‌ها و آنصراله ململی که هرگز زیر بار زور خوانین نمی‌رفتند.

گفتیم که آسهراب مورد علاقه سردار جنگ بود و چون در جنگ کهگیلویه به وی پیشنهاد می‌کند که به‌مراهش برود لذا برادر خود آداراب را می‌فرستد که همین امر موجب کدورت سردار جنگ می‌شود و دوستی آنان به دشمنی تبدیل می‌گردد.

آداراب برادر کوچک آسهراب بود وی مردی با وقار و مؤمن بود و بر اساس همین خصوصیات اخلاقی مورد توجه خوانین بختیاری بود و سالها در کنار برادر بزرگتر خود بعنوان مشاور زندگی نمود و سمت کلاتری هم رسید وی مصدر خدماتی بود از جمله ایلراه فاله به دیناران و دو راه دیگر را تعمیر نمود که بر سنگ نوشته‌ای در تنگ فاله بیادگار مانده است.

فرزند دیگر ملامحمود آامیرقلی بود که مردی بخشنده و دادگر بود و سالها در کنار برادران خود آسهراب و آداراب سمت کلاتری طایفه را راسا در دست داشته برادرزاده‌اش آدیدار قلی را که از کفایت و کاردانی برخوردار بود بجای خود برگماشت و کارهای طایفه را بوی سپرد این مرد از ایمان، تواضع و تدبیر برخوردار و همه جا مورد احترام طایفه سعید بود، آسهراب چهارمین فرزند ملامحمود است که بعنوان گروگان در تهران پایتخت قاجاریه اعزام شده بود (لازم بتذکر است که پادشاهان قاجار همواره برای جلوگیری از شورش طوایف، افرادی را بعنوان گروگان از طایفه‌ها در تهران نگه می‌داشتند) آسهراب در تهران

ماندگار می‌شود و به سبب لیاقت و تدبیری که از خود نشان می‌دهد به مأموریت‌های مختلف فرستاده می‌شود از جمله مدتی به حکومت اردبیل می‌رسد.

احیاط‌قلی کیانپور اتابکی پنجمین فرزند ملامحمود و کوچکترین برادر آسهراب بود در اواخر قاجاریه سال ۱۳۳۲ هجری در طایفه سعید سمت کلانتری را داشته مردی مؤمن، شجاع و با تدبیر بود که در مدت کلانتری خود مردم را از دزدی و کارهای ناپسند باز می‌داشت و هر گناهکاری را در حد خود مجازات می‌تمود، در زمان رضا شاه از فرستادن زنانی که برای جشن کشف حجاب به اصفهان دعوت شده بودند خودداری نمود و هنگام بازگشت از ییلاق حکمی برایش صادر می‌شود که از انجام آن سرباز می‌زند و همین نافرمانیها نسبت به دولت و کارگزاران سبب می‌شود که وی را به ناصریه تبعید نمودند، وی در کارهایش مستقلانه عمل می‌کرد و بخاطر حمایتی که طایفه سعید از وی می‌کرد تا آخر عمر بر همان اندیشه استوار بود، در ذیل این گزارش ساختار اجتماعی طایفه سعید و معرفی یازده تیره و ملحقات آنرا بعرض می‌رسانیم.

ساختار اجتماعی طایفه سعید (سهد)

طایفه سعید از یازده تیره بشرح زیر تشکیل می‌گردد

۱- تیره کی مقصودی که از چند اولاد تشکیل گردیده است.

الف - اولاد کی زمان که شامل کلانتران طایفه می‌شود

ب - اولاد ملانظر

ج - اولاد قتی

د - اولاد آدینه

۲- تیره کی باندری معروفترین چهره‌های آنان ملاعزیز جمشیدی و برادرانش می‌باشد.

۳- تیره کی شمسوری، ریش سفید این تیره مشهدی حاجعلی کی شمس و مشهدی قلی می‌باشد.

۴- تیره شاهپوری که هزار خانوار می‌باشند و یکی از بزرگترین تیره‌های این طایفه

می باشند در گذشته علیداد از افراد معروف این تیره بوده که مردی بخشنده بوده دیگر علی کرم، علیمردان، مشهدی سلجلی می باشد که در حل و فصل کارهای تیره پیشقدم بودند.

۵- تیره سعیدی - نژاد این تیره به ترکان بلوردی می رسد افراد مشهوری مانند سردار سعید و مشهدی آدینعلی نظری و مشهدی سوار علی و ملا درویش و همچنین در گذشته مرحوم صیغور سعیدی و مرحوم یوسف کیانژاد از محبوبیت خاصی برخوردار بودند.

۶- تیره احمدی که پایه گذار این تیره می باشد شخصی بوده بنام شیخ احمد که در زمان کی مقصود وارد طایفه سعید شده و مراسم مذهبی طایفه را بجا می آورده می گویند که وی از طایفه موری بوده است، از کدخدایان این تیره ملاظهرباب مددی و کربلائی صید مراد و مشهدی درویشعلی و مشهدی شاه قلی احمدی بودند و در بین آنان ملاظهرباب از اهمیت و اعتبار خاصی در طایفه برخوردار بوده است که در مسائل تاریخی و اجتماعی وارد و آگاه بوده است در حال حاضر فرزندان وی ملا رمضان احمدی و ملا نصیر احمدی از اعتبار و احترام خاصی برخوردار می باشد.

۷- تیره پسچائی: که از وابستگان تیره کی مقصودی می باشد کدخدایان این تیره مشهدی یازعلی و چند نفر دیگر می باشند.

۸- تیره خدابخشی نیز از وابستگان تیره کی مقصودی است و کدخدای تیره مشهدی دیدار و سایر بستگانش می باشند.

۹- تیره خسروی (پاتابه ای) کدخدایان این تیره در گذشته ملا کریم بوده و در حال حاضر آقارحیم از کدخدایان این تیره می باشد.

۱۰- تیره شل و لنگ که از برادران خود رنجیده و به مناطق دیگر کوچ کردند از جمله در فلارد و شهرستان ایذه مسکن گزیدند، از کدخدایان این تیره غلامحسین اقبال سعید و امیرحسین اقبال سعید را می توان نام برد که در منطقه فلارد زندگی می کنند.

۱۱- تیره حاجیوتند (باقری) از تیره های مهاجر به طایفه سعید بوده و به تیره کی مقصودی وابسته می باشند در حال حاضر کدخدایان این تیره مشهدی امیدعلی باقری و مشهدی شریف باقری و مشهدی نصیر و سلطان باقری می باشند در پایان این تحقیق بدینوسیله از آقای مسعود کیانپور اتابکی فرزند آبدالعلی کیانپور اتابکی که از بزرگ زادگان طایفه سعید و دانشجوی رشته حقوق دانشگاه اصفهان می باشد و در تنظیم این نوشته با م

همکاری داشته است حمیمانه تشکر می‌نمائیم و روزهای تابناکی را برای این قبیل جوانان پراحسان بختیاری از خداوند آرزو می‌کنیم.

www.Bakhtiaries.com

طایفه هزار سی را بهتر بشناسیم

در کتاب دوم تاریخ و فرهنگ بختیاری راجع به طوایف زیر مجموعه زلفی سخن گفتیم اینک طایفه هزار سی را بطور مشروح بررسی می‌کنیم و گذشته و حال آنرا بازگو می‌نمائیم. بطور کلی شاخه زلفی (زلکی) چهار لنگ به در طایفه بزرگ تقسیم شده است.

۱- طایفه خورجین معروف به طایفه هزار سی.

۲- طایفه قالی معروف به دورنی یا دوغ زنی (که این طایفه در رابطه با قالیکوه به این نام موسوم گردیده است).

به طایفه خورجین طایفه هزار سی گویند زیرا در آن زمانی که هر طایفه‌ای سی و یا چهل خانوار بیش نبود طایفه هزار سی در آن زمان یکهزار و سی خانوار بود.

بزرگ طایفه هزار سی از چند طایفه کوچکتر که ذیلاً نام می‌بریم تشکیل شده است.

۱- طایفه هزار سی مرکزی که شامل اولاد آبخیار - اولاد آخدابخش - اولاد آبابا - اولاد آعباس - اولاد جویاز (جاتیازوند) و اولاد محمد می‌باشد.

۲- طایفه لیرکی Liroke حلیمرادخان معارض دوران نادر شاه از میان آنان برخاسته.

۳- طایفه بزی شامل اولاد سلیمان و اولاد حسن و Pedy Tayefeh

۴- طایفه دره اشگفتی dare esgaffi

۵- طایفه مفروش miaferos

۶- طایفه مدورک medorek

۷- طایفه بی آبی biabl

۸- طایفه تریبی Terpi.

بزرگ خاندان هزاروسی «برخوردار» بود که پس از او پسر بزرگترش آبخیار و چهار برادرش بنام‌های آخدابخش - آعباس - آبابا و آشهریار شخصیت‌های برجسته طایفه

پس از فوت برخوردار پسر وی بنام آبختیار تقریباً مدت هفت سال^(۱) با نادرشاه افشار جنگید و تسلیم وی نشد اما دو تن از پسران آبختیار بنام‌های علی و عالی توسط قشون نادر دستگیر شدند که در ابتدا نادر شاه قصد داشت که آنها را اعدام کند ولی از اعدام آنها صرف‌نظر کرد؛ بعضی‌ها معتقدند که به این دلیل نادر از کشتن آنها صرف‌نظر کرد که چون شب فرا رسید و سپاه نادر در اطراف «شط»^(۲) چادر زده بودند صدای قورباغه‌ها مانع خوابیدن نادر می‌شد و لذا به علی و عالی گفت اگر کاری کردید که ما توانستیم در کنار صدای این قورباغه‌ها راحت بخوابیم از کشتن شما صرف‌نظر می‌کنم و علی و عالی در جواب گفتند که اگر گوسفندی را سر بریده و روده‌های آن را باد کرده و روی آب بندازید، قورباغه‌ها ساکت خواهند شد به خاطر این که قورباغه‌ها از مار می‌ترسند و چون روده‌ها را می‌بینند فکر می‌کنند که مار بر روی آب شناور است و به ته آب می‌روند تا جانشان در امان بماند. و نادر شاه به خواب فرورفت و صبح از خواب بیدار شده و علی و عالی را به پایتخت برد و به آنها لقب سلطان داد، که پس از آن مردم به آنها سلطان‌علی و سلطان عالی می‌گفتند. و در حال حاضر روی سنگ قبرهای آنها سلطان علی و سلطان عالی از پیش نوشته شده مشهود است. همچنین سنگ‌های نادری و بختیار هزار و سی هم اکنون در منطقه زلّی و کینه کوه برای مردم آن منطقه شناخته شده است. در زمان‌های قبل که قشون‌کشی و غارتگری رونق داشت و ایل زلّی هم می‌بایست در برابر این خطرات احتمالی حافظ جان و مال خویش باشند، لذا به خاطر تعیین شخصی بعنوان خان ایل و ایجاد نظم و هماهنگی در بین ایل افراد برجسته‌ای از طایفه‌های زلّی همچون شمال تقی القاصی و حسین عبداللهی به خانه آخدابخش هزاروسی رفتند که بعنوان خان قبول مسئولیت کنند. ولی آخدابخش دستور داد تا مومن خون فرزند هاشم خون که اصالتاً زلّی بود و در اخت خوان گلپایگان سکونت داشت به نزد

۱ - هم اکنون در نقاطی از کینه کوه و قالیکوه سنگ‌هایی با نام نادری و بختیار هزاروسی برای مردم آن منطقه شناخته شده است.

۲ - شط چیزی شبیه استخر است، محل جمع شدن آب باران و یا آب یک چشمه. در اینجا منظورمان رودخانه نیست.

او آوردند و آخدابخش در میان جمعی چوقای (chogha) خود را به دوش مؤمن خان گرفت و گفتند که همه باید از این به بعد خون را بعنوان خان قبول داشته باشند.

آخدابخش دوازده پسر داشت به نام‌های: آجهانبخش - امحمدباقر - آذوالفقار - آجعفر - آظهرباب - آجهانگیر - آله بخش - آنور علی - آنورالله - امحمد طاهر - آحمد آقا و امحمد قلی.

بزرگترین آنها جهانبخش بود و پس از او امحمد باقر.

امحمد باقر دو پسر بنام‌های آصفدر و آحیدر آقا داشت. آحیدر آقا چهار پسر بنام‌های آدیده‌بان - آقهرمان - آشیروان و آسرهنگ داشت.

آدیدبان سه پسر بنام‌های اولی - آکلعلی و آحسین علی داشت. آقهرمان سه پسر بنام‌های امحمد علی - امحمد صادق و آصفدر.

پسران آسرهنگ: آطاهر - آعبیدی محمد - امحمد کریم و آرحیم.

پسران آشیروان: آشهریار - آخدابخش - آاسفندیار - آخیرالله - آمرتضی.

وارث آجهانبخش: آجیب - آمراد - آبابا.

وارث آذوالفقار: آمیرزا حسین - امحمد - آبهمن.

ورثه آجعفر: آناصر - آمصطفی.

ورثه آظهرباب: آرضا - آعباسعلی.

ورثه آله بخش: آحسین - آعباسعلی و آعلیمردان.

ورثه آنور علی: آعبیدالحسن - آبهفری - آله مراد چراغی.

چهار پسر دیگر آخدابخش در جوانی فوت نمودند و فرزندی از ایشان به جای نمانده است.

اولاد آبختیار: آعلی - امحمد عیسی - آعلی آقا.

اولاد آعباس: آقاخان - آمیرزا.

اولاد آبابا: سجادی - رستم.

اولاد آبختیار، اولاد آخدابخش، اولاد آبابا و اولاد آعباس، بزرگ خاندان کل طایفه

هزاروسی بوده‌اند.

انشعابات دیگر طایفه هزار و سی

طایفه لبرکی: به دو تیره تقسیم می شود، تیره محمدعلی - تیره گندلی.

تیره محمدعلی: عبدالله - جعفر - نجفقلی.

تیره گندلی: روشنعلی - جمعه - فرامرز - نصیر و لاجی.

تیره پیرزا: گشتل - علی ضامن.

طایفه پزی: به سه تیره تقسیم می شود، تیره سلیمان - تیره حسن - تیره محمد.

تیره سلیمان (یا اولاد سلیمان): هفتیرانی - مرید.

اولاد حسن: دهگرد - خیرگرد - قلی.

اولاد محمد: ابوالقاسم - مهدی - بختیار - شیرعلی - بهاره.

طایفه دره اشگفتی: اولاد فتح الله - اولاد عبدالله - اولاد سردار.

طایفه مفروش: اولاد کامور - اولاد نوروزعلی - اولاد علیمراد - چراغعلی.

طایفه مدورک: بختیار - شهریار - خدارحم - رضاقلی - اله داد.

طایفه بی آبی: به دو تیره تقسیم می شود.

تیره اول: علی فتح - علی آقا - رحمان.

تیره دوم: چراغعلی - فتح الله - فرهاد.

طایفه تریبی: دینامال - علی مدد

تیره ممللی راکی

آقای حبیب‌الله تاجمرادی فرزند آنصراه تاجمرادی از بزرگان طایفه ممللی از شهرستان ایذه دانستنی‌های خود را در مورد این تیره مرقوم داشته‌اند، می‌دانستم که پدر ایشان در دوره رضاشاه در ماجرای سفید دشت و حرکت علیمردان‌خان بزنندان قصر گرفتار شد و از سوارکاران لایق و افراد شایسته بود که بعدها از زندان آزاد گردید، او می‌توید، نیاکانم که رئیس تیره را بر عهده داشت از ایل پایی لرستان بود بنام مرادخان فرزند تاجمیر که خود تاجمیر همزمان با حیدر جد خوانین به بختیاری مهاجرت کرد و درینوارشاه که متعلق به ایل بابادی بود مسکن گزید بر روی تپه‌ای که مله‌ای بودند و به همین نام نامیده شدند به کشت و زرع پرداختند و بعدها به ممللی تغییر نام یافتند در حقیقت نسل آنها از اولاد مرادخان تاجمیر لرستان شروع می‌شود و چون مرادخان فرد لایقی بود به سرپرستی تیره آنان برگزیده شد که بعدها به دشتگل و ایوه رفتند و بیلاقشان هم بیوگان بود همزمان با ایجاد سدکارون آبادی‌های آنان بزیر آب رفت و به حومه شهرستان ایذه نقل مکان کردند.

یکی از شاخه‌های بابادی، راکی است که تیره ممللی وابسته به آن است و بشرح زیر می‌توان آنان را طبقه‌بندی کرد. پیشاپیش بگوئیم که شاعر نامدار معاصر داراب رئیسی بختیاری از این طایفه می‌باشد.

تیره ممللی به شش تیره کوچکتر تقسیم می‌شود.

۱- تیره مرادخان اولاد مرادخانی، اولاد آغاسی، اولاد کللیلی، اولاد شهرناری،

اولاد کرچلی

۲- تیره لیموچی: اولاد بنیادوند، اولاد باچی، اولاد عباس، اولاد اولشی

۳- تیره کوراوند: اولاد اسدوند، اولاد علی شهوند، اولاد کوشار، اولاد مهری، اولاد

جعفر مقصودی

۴- تیره سلحچین: اولاد شمالوند، اولاد مدبهدار، اولاد گاهی، اولاد بهلول.

۵- تیره حلوائی: اولاد غلامشاوند، اولاد عالی‌وند، اولاد باباوند.

۶- تیره صالحوند: اولاد ولی، اولاد جعفروند، اولاد نظروند

ضمناً آقای تاجمرادی در پایان نامه‌اش برای تشویق بنده اشعاری فرستاده‌اند که چند بیت از آن را می‌آوریم و از ذوق سلیم و احساس پاک ایشان تشکر می‌کنم.

www.Bakhtiaries.com

یار بختیاری

بسرانگیخت ذوق مرا خسروی	که گفتارش از باستان شد قوی
کتابش بود مایه افتخار	بیاورد فرهنگ هفت و چهار
که این خسروی قائد استوار	فروزنده بسا شد بهر کوهسار
برافروخت روحم به هفتاد سال	ز فرهنگ مردم نشاند نهال
به خورشید تابان به زاینده‌رود	به آل محقق فرستم درود
درودی رسانم ز هفت و چهار	که از باستاند و با اقتدار
خدایا ندیده! ندانم چه ای	بدمت تو باشد همه فرهی
از این بختیاری که برتر بود	که زاینده دژ و گوهر بود
سزد گر چنین پورعالی مقام	بود در نویسندگی مستدام
بهاران ما سرسبز چون گل است	که این سرزمین پر گل و ستبل است
نیابد خدایا گزند زمان	بماند زکاید بدی در امان
بگفتار «پژمان» نیکو سرشت	که روحش بود شاد اندر بهشت
گر ایرانزمین بختیاری نداشت	همانا که از بخت! یاری نداشت

گندل زوی دیروز و امروز

ایل افشار که از زمان سلجوقیان به ایران آمدند در آغاز قرن ششم هجری ما آنان را در خوزستان می‌یابیم. شعله نامی از ایشان در زمان سلجوقیان بیست سال بیشتر در خوزستان فرمانروائی داشته است که نامش در تاریخها بازمانده.

در زمان صفویان نیز ایشان در خوزستان و کوه گیلویه فراوان بودند و چون بنیاد پادشاهی را صوقیان ایل‌های ترک که یکی از آنها افشار بوده گزارده بودند این ایلها نیز همه کاره آن پادشاهی بودند که هر ایلی در سرزمینی که نشیمن داشت رشته اختیار آنجا را نیز از هر حیث در دست داشت افشاریان هم اختیار دار کوه گیلویه در خوزستان بودند، پس از شاه طهماسب و پسر او اسماعیل میرزا که نوبت پادشاهی به سلطان رسیده و چنانکه گفتیم او مردی کور و ناتوانی بود، در زمان او بیشتر ایل‌ها رشته فرمانبرداری را گسیخته هر یکی در جای خود گردنکش و خود سر می‌زیست و چون نوبت پادشاهی به شاه عباس رسید سالها با او نیز از در نافرمانی در آمدند تا او یکایک را رام و فرمانبردار گردانید، از جمله افشاریان بگفته اسکندر بیگ اگر چه اندک یازگشتی بدربار شاه داشتند ولی آن فرمانبرداری که می‌بایست نمی‌نمودند، این بود که در سال ۱۰۰۳ شاه عباس مراد آقا جلودار پاسی نامی را بخوزستان فرستاد و او چون به شوشتر رسید شاهوردی خان افشار که حاکم آنجا بود او را پذیرفته به دز سلاسل راه داد با این همه مراد آقا او را گرفته بکشت.

افشاریان این ستم را بر خود هموار نکرده بشورش برخاستند مراد آقا را در دز سلاسل گرد فرو گرفتند نیز کسی نزد سید مبارک فرستاده و از او یاری طلبیدند.

اما سید مبارک خود سرانه رفتار می‌کرد و از شاه نمی‌ترسید اگر چه از راه دوراندیشی پسر خود سیدناصر را بدرگاه شاه فرستاده دولتخواهی و فرمانبرداری آشکار کرده بود ولی در دل اندیشه‌ای جز خودسری نداشت و بگفته عالم آرای عباسی بی‌ادبی‌ها از او به منصفه ظهور رسید این بود که همینکه فرستاده افشاریان نزد او رسید پیدرنگ با لشکری از اعراب از حویزه بیرون تاخته نخست دزفول را بدست آورده کسان خود را در آنجا برگماشت سپس

به شوشتر آمده بیرون سلاسل لشکرگاه ساخت، این خبر در قزوین به شاه‌عباس رسید و خواست که خویشتن لشکر بر خوزستان بیاورد، اما اینکار را نپسندیدند، حاتم‌خان اعتمادالدوله وزیر همراه فرهادخان سردار با لشکر انبوهی آهنگ خوزستان کرده از راه لرستان به آنجا رسید و چون به دزفول نزدیک شد کسان سید مبارک آنجا را گزارده بیرون رفتند و چون به شوشتر رسید خود مبارک نیز پیرامون سلاسل برخاسته راه هویزه را پیش گرفت پس از این سامانها در کار خوزستان، حاتم‌خان و فرهادخان به قزوین بازگشتند ولی در سال ۱۰۱۵ بار دیگر افشاریان به شورش برخاسته در رامهرمز گرد آمدند و در پرده با سید مبارک همدست شدند بلکه باید گفت سید مبارک آنرا به این شورش برانگیخته بود و مهدی‌قلی‌خان چون این بشنید بیدرتنگ آهنگ شورشیان کرد و در بیرون رامهرمز بایشان رسیده جنگ نمود و آنان را پراکنده کرد ولی چون باز می‌گشتند میان راه ناگهان به سید مبارک و اعراب برخورد که بیاری افشاریان از حویزه بیرون آمده بودند، اندک جنگی روی داده مهدی‌قلی‌خان چون سپاه خود را اندک می‌دید به دزی در آن نزدیکی پناهنده گشت بگفته عالم آرا سیدمبارک از بد رفتاری‌های مهدی‌قلی‌خان شکایت‌ها نزد شاه نوشته همیشه در پی فرصتی بود که گوشمال به او بدهد، نادر این هنگام بدست‌آورز پشتیبانی از افشاریان بجنگ برخاسته لشکر بر سر او کشید و هنگامی که از رامهرمز برمی‌گشت، سر راه بر او بگرفت ولی چون از شاه‌عباس ترس بسیار داشت و مهدی‌قلی‌خان به دزی پناهنده گردیده گفتگوی آشتی بمیان آورد، سید مبارک نیز به آشتی گرائید و پیمان نهادند که مبارک به حویزه برود سپس مهدی‌قلی‌خان از دز بیرون آمده آهنگ شوشتر نمود و بدینسان شورش پایان پذیرفت ولی شاه آنچه که بر سید مبارک بخشید بر افشاریان نبخشید، به الهوردیخان بیگلریگی فارس فرمان فرستاد که به کوه گیلویه رفته افشاریان را سرکوب و گوشمال دهد الهوردیخان با سپاهی به کوه گیلویه رفته نه تنها افشاریان را کشتار نمود از لران هم گروه انبوهی را بکشت، اسکندر بیگ می‌نویسد بیدولتان بدبخت سرکشان افشار و الوار آنچنان گوشمالی یافتند که بعد از آن خیال فساد پیرامون خاطرایشان نگشت.

در سال ۱۱۶۱ شاه‌مراد بیگ نامی از بزرگان افشار گندزلو که بخراسان رفته بود از ابراهیم میرزا فرمان حکومت شوشتر و دزفول یافته و بخوزستان می‌آمد اعراب آل کثیر این شنیده تا لرستان به پیشواز رفتند او را دستگیر ساخته و بمیان عشیره آوردند و بند کردند

لیکن او شبانه گریخته خود را خانه برادرش در محله گرگر شوشتر رسانید و مردم آن محله که خود را حیدری می خواندند بگردوی در آمده بدانسر شدند که او را بحکومت برسانند ولی مردم دستوا که نعمتی خوانده می شدند بدشمنی با حیدریان برخاستند و با حکومت او مخالفت کردند در عقیلی که روستائی از پیرامون شوشتر است جنگی میانه عرب و افشار گندزلو رویداد، گندزلیان شکست خورده بگریختند بدینسان بار دیگر حکومت از آن شیخ کثیر گردید که همچنان محمدرضا بیگ را بجانشینی برگماشت، در زمان نادرشاه افشار ایل افشار گندزلو در دره خزینه و هندیجان مستقر شدند و مجدداً به سواحل کارون در شوشتر کشیده شدند در ۱۶ سال پیش بزرگانشان خانعلی خان افشار و بعد علیخان و بعد پسرش پرویزخان و بعد حسین خان افشار و بعد عبدالله خان افشار و بعد هم نوه اش علیخان افشار سرپرستی طایفه را داشتند، دره خزینه ملک اصلی آنهاست و خویشاوندی با چهارلنگها نمودند از جمله مادر حسین خان افشار که دختر مرحوم داراب خان چهارلنگ بود، در زمان شیخ خزعل درگیری هائی بین آنها و عربها روی داد که با پا در میانی افراد صلح طلب حل و فصل گردید، در بین آنان کدخدایان و ریش سفیدانی بچشم می خورد که برای هر تیره جداگانه منصوب می شوند تیره آل گلو آقای سلطانمراد نیک بیان و یداله آل گلو، تیره آرشالی آقای مهدی افشار، تیره خلج آقای فتح اله افشار در حال حاضر سرپرستی تمام طایفه ۱۲ تیره ای گندلوزی را حسین خان افشار بعهده دارد، از بناهای قدیمی قلعه پرویزخان و مسجدجامع دره خزینه را که توسط مرحوم پرویزخان پدر حسین خان ساخته شده می توان نام برد بنای دیگری در دره خزینه هست بنام سید سلیمان از قراری که می گویند در ۷۰ سال پیش شبی پرویزخان در خواب دید که در دره خزینه قبری است که باید آنرا بشکافد و مربوط به سید سلیمان از اولاد پیغمبر می باشد و مقبره ای روی آن بنا کرد، حسین خان افشار دارای ۶ فرزند می باشد، عبدالله افشار، عبدالکریم افشار، عبدالرحیم افشار خانم طاوس افشار خانم مینا افشار، همسر حسین خان دختر مرحوم عبدالله خان (عموی خودش) می باشد که سرپرستی منطقه کنار هلاله و هلاله منزل، را بر عهده دارد، افراد روشنفکری در این طایفه بچشم می خورد از جمله ابراهیم صفر نژاد از افراد بزرگ و سرشناس و ریاست امور عشایر شهرستان مسجد سلیمان و مهندس شاهپور کوهزادی مدیر کارخانجات کاغذسازی پارس هفت تپه بود، آقایان یداله کوهزادی مهندس ایرج کوهزادی مهندس

شاهرخ کوهزادی مهندس سیروس کوهزادی، مهندس شهرام کوهزادی، مهندس سیروس اصلانی، مهندس کریم افشار فرزند حسین خان افشار، خانم رخسانه نیک پی، خانم مینا افشار دختر حسین خان، مهندس کامبیز نیک پی، بیژن رنجبری، مجید القاسمی، طایفه گندلزو با توجه به پیوندهای زیادی که با ایل چهارلنگ دارند آنان نیز جزء ایل چهارلنگ بشمار می آیند.

www.Bakhtiaries.com

طایفه آسترکی

از زمان حمله مغول تا دوران حکومت اتابک افراسیاب در سرزمین بختیاری (ایذه) احمد حاجی آسترکی از ارکان با نفوذ دولت بود و از زمان شاه طهماسب اول صفوی تا پایان حکومت کریم خان زند در این مدت تمام خاک بختیاری تحت حکومت خوانین آسترکی بوده که تاج میرخان و ابدال خان و داودخان پسر علی خان بودند که این خوانین چند بار بدریافت خلعت و رتبه خانی نائل شده‌اند به نقل از صفحه ۸۰ و ۱۵۲ کتاب سردار اسعد و صفحه ۳۷۱ عالم آرای عباسی و نقل از کتاب رستم التواریخ نوشته نورالحکماء، اولین کسی که از لر بزرگی به رتبه خانی و عمارت رسیده است خلیل خان ولد جهانگیرخان است که در صفحه ۷۹۳ از تاریخ عالم آرای عباسی نوشته شده است، اسامی تعدادی از خوانین بزرگ آسترکی دو گذشته تاریخ بشر می‌باشند، احمد حاجی خان آسترکی، تاج میرخان آسترکی، جهانگیرخان آسترکی، خلیل خان آسترکی، قاسم خان آسترکی، ابوالفتح خان آسترکی، (که از ملازمان کریم خان زند بود)، ابراهیم خان حاجی لر، منصور نیک ولد حاجی لر، علی صالح خان آسترکی، ابدال خان آسترکی، داودخان آسترکی، قیصرخان معروف به بیدل که در صفحه ۳۵۳ عالم آرای عباسی شرح داده شده: در اینجا گروهی از بزرگان تیره‌های آسترکی را نام می‌بریم.

۱- تیره گاهیوند: ابراهیم آسترکی و بدعلی داوری ضمناً شامیری و نامیری دو برادر بودند که از نام آوران این تیره بودند.

۲- تیره گیلانی: اسداله گیلانی

۳- تیره دهدار: عباسقلی رمضانی

۴- تیره بیرام سیر: حسن بهرامی و فاضل بهرامی (شاعر ارجمند آقای نصرت‌اله بهرام‌سری مقیم الیگودرز از این تیره است)

۵- تیره محمدوند: مرحوم میرزا امیر ستوده و مرحوم تقی سلطانی

۶- تیره کاوشه: حسینقلی و عباسقلی عبدالهی

۷- تیره توشمال: مرحوم نیاز علی سلطانی و مرحوم آمدنی آسترکی، آفتح‌اله سلطانی (تو شمال، تیره ناگفته نگذاریم که منظور از توشمال بزرگ تیره است)

۸- تیره اسدوند: مرحوم رضاقلی اسدی

۹- تیره کاهلد: تقی سلطانی

www.Bakhtiaries.com

۱۰- تیره چهاربری: اله یار مختاری

۱۱- تیره خراج: حیدرقلی آسترکی

۱۲- تیره بلغایی: فتح‌اله و قائی پور یداله فرزادی فرزند عبدالله

طایفه آسترکی به دوازده تیره بشرح زیر است:

گایوند، دهدار، گلانی، مهروند، بهرام سیری، کاوشه، توشمال، اسدوند کاهلد،

چهاربری، خراج بلغایی

آنچه که معلوم است در روزگاران دراز آسترکی‌ها مالک تمام و یا قسمتی از سرزمین‌ها بودند ولی بعدها در اثر ضعف حکومتشان گروه‌های دیگر ایلی جایگزین آنها گردیدند بطوریکه در حال حاضر در منطقه هفت‌لنگ سرزمین‌ها را از دست داده‌اند و در مرز چهارلنگ زندگی می‌کنند، در متن تاریخ نخستین کسی که به رتبه‌خانی در بختیاری توفیق یافت خلیل‌خان فرزند جهانگیرخان است و مرحوم جهانگیرخان نخستین کسی است که تقسیم‌بندی ایلی بختیاری را به دو پاره هفت‌لنگ و چهارلنگ انجام داده است و ضمناً رجبعلی‌خان آسترکی در سال‌های ۱۳۱۵ شمسی بر علیه دولت مرکزی خروج کرد و عده‌ای را بدور خود جمع کرد که بتواند بحکومت بختیاری برسد ولی بخت با او یار نبود و با همه رشادتها و جنگهایی که کرد سرانجام سرکوب و از صحنه خارج شد عیب دیگر رجبعلی که در فصلی جداگانه آورده‌ایم داشتن روح سرکشی و عصیانگری است که همه هم‌تبارانش با این شیوه او موافق نبودند. زیرا گردنه زنی و دزدی در هیچ دوره تاریخ قابل توجیه نیست. منطقه فعلی بیلاقی آسترکیها در سراب شامسیری شاهون و پیشکوه موگونی چالقدار

سفید و الیگودرز وازتا و منطقه قشلاق آنها بنوار هفت و چار، بنوار زلکی، بنه آفروتن بو خدا، شاه نشین و گله امیری است. تیره گاهیوند عبارت از چهار اولاد است، ۱- اولاد شمسی

۲- اولاد شیرازی ۳- اولاد فرامرز ۴- اولاد قیصر

تیره بهرامیر (بامیر) از پنج تش تشکیل شده، ۱- تش محمدرضاوند ۲- تش دوست

محمّدوند ۳- تش صفروند ۴- تش آدینهوند ۵- تش زیلاوند

الف - تش محمدرضاوند شامل ۶ اولاد است، ۱- اولاد غلامرضا، ۲- اولاد آدین علی

۳- اولاد رسول ۴- اولاد حاجی عرب، ۵- اولاد محمد، ۶- اولاد علی (ابولی)

ب - تش دوست محمد شامل دو اولاد است، ۱- اولاد خورشید، ۲- اولاد گیلونی

تیره کاوشه Kaoseh شامل ۲ تش می باشد ۱- تش اسد خمکار، ۲- تش عبدالله

الف - تش اسد شامل چهار اولاد است، ۱- اولاد محمد رحیم، ۲- اولاد کربلانی حیدر

۳- اولاد دویسی ۴- اولاد کربلانی لظیم *lazim*

ب - تش عبدالله شامل سه اولاد است، ۱- اولاد غیب اله ۲- اولاد فرج اله ۳- اولاد

اسداله تیره اسوند *asvand* شامل سه اولاد است ۱- اولاد خدا بخش ۲- اولاد اتابک

۳- اولاد نجف، تیره شمال *tosmal* شامل سه اولاد است ۱- اولاد نظر علی ۲- اولاد

حبیب ۳- اولاد شاهقلی سلطان، دربار و وجه تسمیه آسترکی بنظر می رسد که واژه

آسترکی از شتروک ناخوخته یا آستروک یکی از پادشاهان ایلام گرفته شده باشد و چون از

دوران قدیم بر روی بزرگان کلمه آکه نمونه بزرگی و دلاوری بوده اضافه کرده اند که شده

آستروک و یاه نسبت که در همه موارد به آخر اسامی افزوده می شود به آن اضافه شده و

تبدیل به آسترکی شده است در صورتیکه این تحقیق درست باشد طایفه آسترکی قدمتی به

بیش از پنجهزار سال پیدا می کند و با توجه به سنگ نوشته، یافته شده از عقیلی که نوشته من

آتاشکال پادشاه ایلام فرمانروای سرزمین های آنزان و آنتشان و کوه های آن خطه هستم یکی

از مردان نام آور تیره آسترکی شادروان حیدرقلی آسترکی بود که روزنامه خلیج فارس را

می نوشت وی یکی از میهن پرستان بنام بود که سالها دوش بدوش ملیون نهضت دکتر

محمد مصدق برای استیفای حقوق ملت ایران در جهت ملی شدن صنعت نفت فداکارهای

شایسته نمود که در اینجا نام ارجمندش را پاس می داریم در پایان از آقای علی بهرامی

آسترکی که نام تش ها و تیره های آسترکی را داده اند تشکر می کنم.

ده چشمه و فارسان

پیش از این در کتاب‌های خود کتیبه تاریخی پیرغار را دیدیم که مزحوم سردار ظفر وسیله کوهکنان فرهاد گونه شرح رویدادهای تاریخی زمان مشروطه را بر سینه کوه حجاری نموده بود که در اثر بی‌توجهی می‌رود که خطوط آن خراب شود و یک نقش گویا و خاموش گوشه‌ای از تاریخ ایرانزمین محو گردد، روزگاری این سردار بختیاری که هم مرد شمشیر بود و هم مرد قلم زمان‌های فراغت خود را از جنگها در این گوشه دنج می‌گذراند که امروزه چشمه‌سارانش شاهدان گویا و خموش آنروزگارانند و درختان تناورش برگ‌های خود را در دست کف بین پیرباد می‌گذارند تا بدانند که در طالعشان چه نوشته شده است، قلعه بزرگ و تاریخی سردار ظفر در قلب ده چشمه کتابی بود که بر دیدار کنندگان راز خود را می‌گشود و از گذشته‌های دور حکایت می‌کرد، این قلعه تا سال ۱۳۴۰ بر پا و استوار بر جا بود تا آفتاب روزگار خوانین که بماتند آفتاب نموز دیگر گرمی و حرارت خود را از دست می‌داد به افول گرائید گروهی بر آن شدند که ده چشمه را یکجا بخرند و آثار عظمت و سرداری، ایران‌مداران را بردارند، ده چشمه را خریدند و قلعه را نیز که در قلب آن جای داشت! و باکلنگ جهل بر سرش فرود آوردند تا هم آثار سردار را از بین ببرند و هم اگر دقینه‌ای با گنجی در زیر آن یافتند به غنیمت بگیرند، هر چه بود جای قلعه جو کاشتنند و دیگر فردا هر کس آمد به ده چشمه گوئی نه خانی آمده بود و نه شاهی رفته بود و امروز ما شاهد درختان بیدی هستیم که از غم روزگاران تبدیل به بید مجنون شده‌اند که بر جای قلعه بزرگان روئیده‌اند، آنجا که شبی را بیاد دارد که جعفرقلی چرمهینی، رضا جوزداتی و نایب حسین کاشی را به مهمانی طلبیده که نه با روی خوش بلکه زنجیر بر گردن که برآستی سردار ظفر شیرگیر آنان را به بند کرده بود تا ایران بیاساید، برآستی ای روزگار تا سازگارا هیچکس با دو روی سکه تو همگام نشد! ما، بزرگان ده چشمه امثال حاج آقارحیم یداله‌ی، کر معلی قاسمی، تیمور بزرگ‌نیا، تقی مالکی غریب جان مالکی و حاج حسین صفدری را بشهادت می‌طلبیم که گواهی دهند نقش روزگاری را که در آن جاری بوده‌اند که اگر آنها زهر داشتند

پادزهر هم داشتند. من خط مبخی چشمه‌ها را می‌خوانم و راز روزگاران را بر برگ برگ درختان ده چشمه می‌توانم ترجمه کنم که با تاریخ این سرزمین رویشی داشته‌ام و با نوازش باد و باران و تابش خورشید مهربان این دیاراً و اینرا که می‌نویسم حاصل تجاربی است که در این دانشگاه خاموش فرا گرفته‌ام آنجا که قنبر کیشخالی سر راهزنان یویراحمدی را در توبره نهاده و بحضور سردار ظفر می‌گذارد و جایزه می‌گیرد، به پندار شما بی انصافی است؟ اگر چنین است، گهواره بدوشان کوچرو بختیاری چه گناهی کرده بودند که با صغیر گلوله این اشرار خوابشان آشفته گردد و با گهواره و کودک از کمر کوه قارون بدره پرتاب شوند، کمی در فرو دست ده چشمه می‌رویم تا با فارسان آشنا شویم.

امروزه جمعیتی با تقریب ۳۰ هزار نفر از شاخه‌های بهداروند، چهارلنگ، سعید دیناران و کاشانی و تعدادی شهرنندان، شهرستان فارسان را تشکیل می‌دهند و اولاد مشروحه زیر در تشکل خود به این شهر رونق بخشیده‌اند اولاد فاضل، بهرامی، احمدی، حیدری، قربانی، اسکندری، مرادی، نبی‌زاده، نصیری، خسروی، امیریان، ترابی، صفاری، جمشیدی، ارشادی، عزیزیان، معینی، امینی، زراعی، طالب‌زاده، مالکی، دهقانی، عباسی، صالحان و همچنین خانواده‌های یدالهی، منصور، اسدی، که برادروار در کنار یکدیگر فارسان را تشکیل می‌دهند کلاتری فارسان قبلاً بعهدہ آقا میرزاخان، آقا قاسم یدالهی، افراسیاب، عزیزی و آسلیمان اسلامی بود بعداً حاج رحم خدا زراع، حاج یداله معینی، حاج یاورترابی، حاج‌اله مراد زراع، حاج غلامعلی مالکی سرپرستی اولاد مختلف رابعهدہ دارند.

در حال حاضر دکتر حاجی‌زاده، دکتر بهرام اسلامی، دکتر مرادی، مهندس خسروی، مهندس معینی، تیمسار اسلامی، تیمسار لطیف امیریان و چهره‌های ارجمند دیگر از چهره‌های مشهور این شهرند.

افراد مبارزی که در صحنه بوده‌اند: حاج ابوالقاسم امیریان، امیرزاده مالکی، امیرزاخان فاضلی، حاج رحم خدا زراع، که در همه حال از حقوق فارسان دفاع کرده‌اند، در این زمان که من این آگاهی‌ها را بدست آوردم همتیار گرامی متوجه مرادی فرزند آیوسف فرماندار شهر فارسان بودند. در پایان لازم می‌دانیم از آقای صیغور قاسمی که از متفکران ده چشمه و علاقمندان به این خطه ارجمند می‌باشد بخاطر اطلاعاتی که در اختیار ما نهادند تشکر نمائیم.

طایفه کیارسی

طایفه کیارسی که در آبدان کوچک، شکل، گذارلندر و آب قلعه زندگی می‌کنند بیلاقتشان نازی گام و منطقه دورک می‌باشد از هزار خانوار، جمعیتی معادل هفت هزار دارند که در سه تیره متمرکز گردیده‌اند ۱- تیره حاجیوند: این تیره به چهار اولاد تقسیم می‌شوند.

الف - اولاد اندی، ب - اولاد خسرو، ج - اولاد محمد، د - اولاد طاهر

۲- تیره درویش‌وند: به سه اولاد تقسیم می‌شوند.

الف - اولاد شنبه، ب - اولاد سخنور، ج - علیراد

۳- تیره نورالدین‌وند: به پنج اولاد تقسیم می‌شوند.

الف - اولاد یوسف، ب - اولاد کاظم، ج - اولاد رضا، د - اولاد کریم، ه - اولاد باران

رهبری طایفه قبلاً بعهده ملا اسکندر اسدی، ملا مدد محمدی، ملا علی داود خسروی

بوده و هر تیره از خود کدخدا و ریش سفید جداگانه داشته است.

تیره حاجیوند: زال اسدی فرزند اسکندر، علی بابا خسروی فرزند علی یاز، اسداله

حاجیوند

تیره درویش‌وند: کلعلی محمدی، ملا جلال محمدی

تیره نورالدین‌وند: ملا ابدال کاظمی، ملا تیمور عجمی

از چهره‌های آشنا می‌توان مهندس فربرز علیخانی و حمید کیارسی رئیس شرکت‌های

خورزانوش و گذارنوش را نام برد این طایفه با موری پیمان برادری و خین و چو دارند.

طایفه بابا احمدی

طایفه بابا احمدی از طایفه بزرگ دورکی منشعب می‌شود که به هفت تیره تقسیم می‌گردد

دارای ۸۰۰ نفر خانوار که جمعیت آنان بالغ بر ۴۶۰۰۰ نفر می‌باشد تیره‌های آن عبارتند از:

تیره کشکی، تیره برام، تیره میراج (میرحاج)، تیره کوهی، تیره احمد فردینی، تیره ادبوی، تیره عرب، املاکشان در حومه مسجد سلیمان، اندیکا، قلعه خواجه در کوه ادیبو، چالبوتک می‌باشد که به دام داری و کشاورزی اشتغال دارند و بسیاری از آنها در شهرهای اهواز، مسجد سلیمان و اصفهان و غیره پراکنده‌اند.

از قدیم سرپرستی طایفه باباحمدی بعهده حاج چراغعلی کریمی بود و بعد از او آسکندر کریمی و بعد از او حاج نصراله کریمی و سپس حاجت مراد کریمی و نوه آنان هم کدخدائی را دارند.

www.Bakhtiaries.com

شخصیت‌های این تیره‌های بشرح زیرند.

دکتر منصور کریمی فرزند حاج اسداله، دکتر علی قنبری فرزند فتاح، دکتر فرید کریمی فرزند حاج مرادی مهندس هوشنگ کریمی، مهندس فریدون کریمی، مهندس عباس کریمی فرزند حاج اسداله، مهندس خسرو کریمی، چراغعلی کریمی، محمد کریمی فرزند آستار. همانطور که نام بردیم آقای دکتر علی قنبری نماینده محترم مجلس شورای اسلامی و صاحب امتیاز روزنامه زاگرس یکی از چهره‌های نام‌آور این طایفه می‌باشد. درباره چهره‌ها و نامها که گاهی در طایفه و یا اولادی بظهور می‌رسد باید سخن بیشتری داشته باشیم، سالها می‌گذشت و کسی نام یوش را در ذهن خود نداشت تا نیمای بزرگ شاعر سنت شکن قرن ما بروی صحنه آمد و نام این دهکده را بلند آوازه ساخت و چنین است آقای دکتر علی قنبری که از این طایفه باباحمدی برخاست و ذهن همبیاران خود و در بعد فراتر چهارمحال را بخود مشغول کرد او نخستین بار در سازمان عشایر ایران بکار پرداخت و ماهنامه ذخائر انقلاب را چاپ و منتشر نمود و سپس از سوی مردم بنماینده مجلس انتخاب و بر خلاف سیاست پردازان مصلحت‌گرا، راه و روش خود را مشخص و طریقه مردمی را دنبال نمود و توانست نقطه عطفی در بین همبیاران خود گردد و همچنین روزنامه زاگروس ایران بهمت ایشان بنحو مطلوبی چاپ و منتشر میشود، ما وظیفه داریم چهره‌های مردمی را تا هر جا که بر پایمردی خود ایستائی داشته باشند تجلیل کنیم و بقول سیاستمدار مشهور اروپائی که گفته است با افراد تا آخرین قدم بروید، گاه ممکن است آدم‌ها در نیمه راه

جهت بدهند، در آنصورت ما تا همان نقطه با آنان یار و همراه خواهیم بود که به پرستیز

آنان نهمان وارد نشود و مقام و ثروت روی آنان اثر معکوس برجای نهند. چهره دیگر طایفه بابا احمدی

آسهراب فرزند مرحوم حاج چراغعلی بود که رویروی خوانین ایستاد و هرگز سر به اطاعت

آنان در نیاورد و موجب گردید که قدرتی به طایفه ببخشد، زمانیکه علیمردان خان مردانی

چهارلنگ بر علیه رضاشاه می جنگید سرکردگان بابا احمدی از قبیله حاج چراغعلی کیخا،

عزیزاله قربان شکوهی، آبداله، احمد فخرالدین و قیلهاش تا آخرین لحظه پشت سر

علیمردان خان ایستادگی کردند بطوریکه بعدها مرحوم آسکندر کریمی فرزند حاج

چراغعلی سالها بچرم این حرکت در زندان قصر زندانی بود که هنگام کشتن علیمردان خان

آنان نیز آزاد شدند. شخصیت های بسیاری در این طایفه وجود دارد که در منابع اقتصادی،

سیاسی و اجتماعی کشور دست اندرکارند.

www.Bakhtiaries.com

تیره کشکی

این تیره سرجمع طایفه بابا احمدی می باشند که از دو قیره بزرگ سراجدین وند و کشکی

تشکیل گردیده است تیره کشکی دارای اولادهائی بشرح زیر می باشند.

اولاد عرب: که بزرگ آنان در آغاز کیخا عوض و آحیدر بوده و در حال حاضر آنصراه

ناصریان سرپرستی این اولاد را بعهده دارد.

اولاد القاص: در آغاز کیخا محمد هادی در رأس اولاد بود بعدها نسل اندر نسل به

محمد حسین رسید و سپس مهدی و بعد از وی به آقای گودرز القاص واگذار گردید.

اولاد کریم: در ابتدا حاج چراغعلی و به ترتیب فرزندانش آسکندر کریمی، آعلی آقا

کریمی و آحاجتمراد کریمی سرپرستی اولاد را بعهده دارند.

اولاد بنیچی: اول آخداداد و سپس محمد آقا پسر برادر او به سرپرستی اولاد رسید.

اولاد کاظم: محمود بود که اکنون به آغلامرضا رسیده است.

اولاد خداداد: در آغاز آمختار بود و بعد سلسله مراتب به آخداداد رسید.

اولاد شنبه: سرپرستی اولاد با آمرید باقری بود و بعد به آذوالفقار رسید.

اولاد شمال: آخیزاله فرزند شکراله در آغاز سرپرستی داشت و بعد به ملاظهراب و سپس به آداراب باقری رسید.

اولاد امحمد رضا: در آغاز آاصلان رضائی، آکلبعلی رضائی، آقاجان رضائی بودند که در حال حاضر سرپرستی به باباخان رضائی رسیده است.

www.Bakhtiaries.com

اعراب مقیم در بختیاری

برای تحقیق درباره اعراب منطقه چهارلنگ و هفتلنگ بمنزل آقای حبیب‌اله عسکری در تلخ آب مسجد سلیمان رفتیم که آگاهی وسیعی از محل سکونت و منشاء تاریخی آنان داشت و خود نیز از نواده‌های شیخ هیکل می‌باشد و بشرح زیر دانستنی‌های وی را می‌نگاریم، بعد از گسترش دین حنیف اسلام در ایران و براساس هم مرز بودن کشور ما با اعراب خلیج فارس گروه‌های مختلفی از اعراب بتدریج وارد جنوب ایران شدند و از آنجا به منطقه بختیاری مهاجرت کردند که بر اساس طبقه‌بندی فامیلی شرح داده می‌شوند.

۱- چهره مشخص این مهاجران شیخ هیکل بوده که در زمان خلیل خان و بدستور شاه عباس صفوی به منطقه لالی و اندیکا آمدند و قلعه‌ای در شهر لالی ساختند و جزء طایفه دورکی باب گردیدند. اولاد شیخ هیکل بشرح زیر می‌باشند:

۱- عسکری ۲- کلاتر ۳- بوستانی ۴- عبدالهی ۵- جمشیدی ۶- کمالی
۷- یحیائی ۸- میرخانی ۹- شاهین‌پور

محل اقامتشان از بنوار تا رود زرد - دزملکان - بنوار تا دره خزینه و شهرکرد می‌باشد.
۲- عرب‌های ابوظبی، این گروه بین عنبل و گنوند دو پارچه هم از آبادی عقیلی، وسعتی از اندیکا، ایذه، مرغاب و گزستان (جهاتگیری) اقامت دارند.

اولاد آنان عبارتند از ۱- نعمت‌زاده ۲- رشیدی ۳- بهداروند

۳- از خنافره شادگان عشیره‌ینی کعب

اولاد آنان ۱- چراغی ۲- بهرامی ۳- شمس ۴- خمیسی می‌باشند این اولاد از اعراب خنافره یا خنیفر می‌باشند که به کنگرپز معروفند و نیز به آنان آلبوقضی هم می‌گویند،

آلبوقسی‌ها بین خودشان در گذشته اختلافی روی داد که بختیار عرب از سوارکاران دلاور و جنگی را کشتند و همین بختیار است که درباره‌اش شعرهای حماسی سروده‌اند که علاءالدین خواننده بختیاری این اشعار را در ترانه‌های خویش خوانده است و اینان نیز جزء طایفه دورکی باب بشمار می‌آیند.

۴- عرب‌های براتی: که در عنبل، مکوندی، بشدان ایذه مرخا، نوتوگی و پرمیلا پراکنده‌اند اینان از طایفه بنی طرف می‌باشند و به آنان طرفی می‌گویند، اولاد آلبوشاه حبیبی از بنی طرف می‌باشند و در ایذه زندگی می‌کنند و چون منطقه بشدان که در دامنه کوه منگشت قرار دارد دارای تالایی است که برای پرورش گاومیش محیط مساعدی است در آنجا اقامت دارند، بیشتر اعراب مهاجر بختیاری به پرورش گاو میش اشتغال دارند که از شیر چرب آن برای تهیه انواع لبنیات استفاده می‌کنند بیلاق این اعراب در میزدج، چقاخور، شیمبار، تنگ گزی و دیمه و گرمسیر آنان در محدوده شهرستان ایذه می‌باشد.

۵- عرب‌های چهارلنگ: آلبوسیاخ یا بیت سیاخ که اولاد آنان بشرح زیر می‌باشد
 ۱- اولاد شهبازی ۲- اولاد بهرامی ۳- اولاد سیاپور، اولاد مددی، اولاد سعدی، اولاد عرب شیخ که تبار همگی آنان از طایفه بنی کعب شادگان می‌باشد منطقه گرمسیری آنان در اطراف کالوسه مسجد سلیمان و بیلاقشان در بردشه ننادگون می‌باشد که همگی خورده مالکند و با طوایف چهارلنگ پیوند زناشویی دارند.

گودرزها

اندکامدوم بهار تم نم بارون

کجه رهن گودرزیل وزته شوارون

اندیکا همیشه سرسبز و خرم است و بهارش مدامین پایدار، کجا رفتند گودرزها که از تکسواران بنام بختیاری بودند، این بیت قسمی از حماسه جنگ‌های بختیاری مربوط به یکصد و پنجاه سال پیش است که سینه به سینه به ما رسیده است و حاکی از دلوری این تیره بوده است.

وجه تسمیه گودرزها را بدوران شاهنامه فردوسی می‌برند که از نسل گودرز می‌باشند آنان تیره‌ای از طایفه موزرمی دیناران هستند که به منطقه فریدن و سردشت دزفول مهاجرت کرده در جوار چهارلنگ محمود صالح زندگی می‌کنند و از دوران گذشته در دستگاه خوانین بعنوان تک سواران دلیر مطرح بوده‌اند و بیشتر پیروزی‌های خوانین در جنگها مرهون آنان می‌باشد، گودرزها چهار اولاد هستند که فتح‌اله و محمد دو برادر بودند و شنبه و باوا دو برادر دیگر در گذشته شخصیت‌های مطرح عبارت بودند از آقا مهرباب گودرزی و کلبعلی و حاج رئیس فتح‌اله، شنبه، محمد، باوا تعدادی از سواران گودرزی به‌مراه علیمردان‌خان معروف به شیرعلی مردان با رضاشاه به پیکار برخاستند از جمله ملاخان باباپرونی و آمهرباب گودرزی به‌مراه او بزندان افتادند که بمدت ۵ سال در زندان بسر بردند.

از گودرزها سوارکارانی که به‌مراه شیرعلی مردان در فیرد سفیددشت بودند عبارتند از: آقا مهرباب، آمیر، آقاپاپی، محمد رحیم، ملاعلیخان، کدخدا عبدالحسین، آقا حسن، سبزعلی، صیدال، حسنگلی، ملافتح‌اله

در اینجا فرصتی دست داد تا از حافظه کهنسالان تیره گودرزی استفاده کرده از مشخصات برخی سواران که با شیرعلیمردان در جنگ سفیددشت حضور داشتند نام ببریم.

از تیره برون:

آقا بهمن، آقارحیم، ملاخان بابا، آسیدی، آفاضل، ملاکوچیر

از تیره محمدوند:

آقلی، علی قاسم، داراب

این سوارکاران دلاور در جنگ جمع‌فولی چرمهینی، رضا جوزدانی و علی نقی چی که از یاغیان روزگار خود بودند نیز شرکت داشتند که به قلع و قمع یاغیان انجامید و چند تن از آنان نیز در این جنگ کشته شدند.

از اشعار حماسی آنان چند بیتی که سینه به سینه نقل گردیده در اینجا می‌آوریم:

هم رحیم یا لا سرم داراب به راسم
 به دیر بین سیل ایزنم گمرته دیاره
 ز تهرون زیدم بدر کیچس چه تنگه
 سنگر گودرزیل ری به برافتو
 کا امیر پیش جنگم و مهرباب وزیرم
 برد شهینه ساگره افتو نشسه
 منجول آقا مهرباب دین رهد به گرده
 چس عقاب در ایخوره و نی نشینه
 اشنیدم آقارضا اؤید ز فارسون
 مهرباب خون به جنگ مرو حیفه از جورونیت
 دلم سود، دلم برشت، سی هر سه شیرون
 هوهنی سیلم تکررد کردن تقاصم
 بگمون خاطریم بیلر سواره
 هر کجه سیل ایزنم جنگ تفتنگه
 به سر دشمن زنن هی تیر بر تو
 بارلا یاری بکن من جنگ نمیرم
 آچسراخان گره دستاین بته
 چس عقاب در اخوره به دور باده
 درو از نه بشکنه تاخان بوینه
 مهرباب خون شمشیرکشی ره به نیاسون
 به شلک باوادی تیر خورده زونیت
 حیدروس عیدال بمرد مهرباب کنه جون

در خاتمه لازم بیادآوری است که در این بخش از معرفی گودرزها از نوشته آقای مام
 گودرزی که از جوانان آگاه این تیره بود استفاده کردیم که بدینوسیله از لطف ایشان در تهیه
 این دانستنی‌ها تشکر می‌نمائیم.

تیره برون

تیره برون که جزء طایفه بزرگ کیان ارثی بودند در اثر درگیری‌های محلی به سه شاخه
 تقسیم می‌شوند، یک قسمت از تیره برون به چهارلنگ محمود صالح مهاجرت می‌کنند و با
 همان اصالت کیان ارثی در فریدن، درک آبادند، باصطلاح سردسیرشان و منطقه قلعه تل
 گرمسیرشان است، یک قسمت هم در دوروستای ماهور برنجی سفلی و علیا مسکن گزیدند
 و با همان اصالت کیان ارثی قسمت سوم بنام اولاد شنبه (خیرعلی‌وند) در منطقه عقیلی

روستای بدیل زندگی می کنند.

برون جمعاً از چهار اولاد تشکیل می شود: ۱- اولاد چیزعلی وند ۲- اولاد سبزوآروند
 ۳- اولاد حسن وند (حسه وند) ۴- اولاد فیض‌اله
 آقا رحیم برون در جنگ دشت شیر کشته شد، علیمراد برون نیز در جنگ دشت شیر
 رشادت بسیاری از خود نشان داد، خانبابا برون از متفکران تیره برون بوده و مباشر
 محمدعلی خان مردانی برادر علیمردانخان مردانی بوده است.
 علیمراد برون، سیدی برون، محمد برون، آقاسی برون در جنگ علیمردانخان و جنگ
 دشت شیر بطور چشمگیری درخشیدند.
 آقایان بود ز جمهوری از طایفه برون ریشه گرفته اند و می گویند که از تبار بود زجمهر
 حکیم اند، قلعه برون در اندیکا متعلق به طایفه برون می باشد.
 برون‌ها جمعاً خانوارشان ۱۲۰۰ و جمعیتی معادل هشت هزار نفر را دارا می باشند.
 آقای حسین چهارلنگ مقیم شوشتر نو که از برون‌های آگاه و روشنفکر است این
 اطلاعات را در اختیار ما نهادند که از محبت ایشان سپاسگزاریم.

سرگذشت طایفه شیران

نادرشاه افشار چون در جنگ‌های برون مرزی از جنگاوران بختیاری استفاده می کرد و
 بخصوص جنگجویان ایل شیران، چون این طایفه در سوارکاری و جنگاوری معروف بود،
 نادرشاه هر منظوری که درباره این طایفه شیران داشت ب فکر تقسیم شدن آنان افتاد و آنان را
 تقسیم کرد و قسمت زیادی در کوی افوشیروان و بیدآباد اصفهان و تعدادی دیگر را در
 چهارمحال بختیاری و خوزستان و طوایف مختلف بختیاری برد. بقیه که بصورت یک طایفه
 در آمدند در خاک آبا و اجدادی خود مشغول کشاورزی و دامداری می باشند لپر و سنگه و
 دو دره که راه تونل داخلش افتاده است و دو بند و تکاب و قسمتی از بلوط بلند این محلهاست
 که نامبرده شد محل قشلاق نشین این طایفه است و محل ییلاق نشین طایفه شیران شلیل و
 اطراف آن و کوه گره و طایفه عرب که یک تیره از ایل اورک است و چون در شلیل زندگی

می‌کنند تقریباً شصت سال پیش مرتضی قلی‌خان صمصام ایل‌خانی بختیاری بود با توافق سران شیران موافقت کردند که کوه گرد را به طایفه عرب دادند و حالا بصورت برادرانه با هم زندگی می‌کنند و در جنگ‌های درون مرزی با هم همیار هستند، می‌گویند زنی از شیرانیان اصفهان در قدیم پسری داشت اسمش محمد بود، محمد مریض شد و محللهایی که نام برده می‌شود در دو بند سینه کوهی است معروف به سینه منار که در آن زمان باغ بود و حالا آثار درخت‌های انار و انگور در آن هست و بطور بزرگی (خودرو) در آنجا می‌روند و آن زن که در بیدآباد اصفهان بود به لهجه محلی می‌گفت: مهمدم بسی درمانش انار است، انار شیرین سینه منار است.

و یکی دیگر از اشعار آن زمان: تنگه طولی شلیل دو طرف آن همس درخت چناره و بید و انگور داره، تیرانداز ایل شیران چی مرگ اباره. طایفه شیران به چند تیره تقسیم می‌شود: کی سبزه‌علی - میرشهواری - ملاابراهیمی - خواجه - دآوری - میربرات ملکی - امیر - تیره‌های کی سبزه‌علی و میرشهواری - شاخه‌هایی از تیره امیر می‌باشند، در نقشه‌ای که در کتاب دوم تاریخ و فرهنگ بختیاری آورده شد محل استقرار تیره شیرانی مشخص گردیده است، شیرانی‌های مقیم اصفهان دارای شخصیت‌های ممتاز علمی می‌باشند که از آنجمله به دکتر شیرانی استاد دانشگاه و اساتید دیگری که در دانشگاه فعالیت دارند و اغلب پزشکان شیرانی که در اصفهان و شهرهای دیگر به طبابت مشغولند بویژه شاعران ارجمند شیرانی بنامهای علی شیرانی «صحت»، محمدجعفر نوابخش، فضل‌اله شیرانی «سخا» و حسن شیرانی «رهر» از سخنوران نام‌آور شیرانی در اصفهان می‌باشند، آنچه که شخصاً از همت و همیاری شیرانی‌های مقیم اصفهان مشاهده کردم این نکته در ذهنم تداعی شد که بختیارها هر جا باشند سنت‌های شکوهمند ایل را فراموش نمیکنند و هیچگاه در سنت سایر اقوام حل نمیشوند و این اصالت تباری آنها را می‌رساند.

گروهی از برادران شیرانی در منطقه آل خورشید جانکی استقرار دارند که کلاتر آنان آغیطان شیرانی و آعلی میرزا شیرانی و فرزندان آنان آعلی میرزا بیژنی و آعلی رضا و آغلارضا و حمیدرضا بیژنی می‌باشند که از احترام و محیویت خاصی برخوردارند.

حماسه علی آقا امیری شیران و همیارانش

در سال ۱۳۲۳ شمسی اشرار طیبی سرحدی بدستور خوانین خود آمدند در کوه گره و تعدادی آبادی از اولاد فتح‌اله و علی آقا شیرانی بغارت بردند شیرانی‌ها بدنبال غارتگران رفتند و غارتگران طیبی در رودبار اولاد حاجی علی که رسیدند غارت را از راه بلوط بلند بردند فقط یک گله میش نمونه مال مشهدی زینل بود که از راه امامزاده شهسوار، ولی طیبی می‌خواست برای خودش ببرد و رزم‌آوران تقسیم شدند بدنبال ولی طیبی. علی آقا امیری شیران با چند نفر تیرانداز دنبال ولی طیبی را گرفتند و شروع به تیراندازی کردند و علی آقا شیران با هدف‌گیری صحیحی بسوی ولی طیبی تیراندازی نمود و او را بهلاکت رسانید و یارانش فرار کردند و علی آقا از آب به آن طرف رفت و گله را برگردانید و گله را بردند به کوه گره به صاحبش تحویل دادند، ضمن تیراندازی بسر کردگی آیداله طهماسبی اولاد بدنبال غارتگران رفتند بلوط بلند و شبیخون به غارتگران زدند و غارتگران فرار کردند رفتند و جنگاوران محلی غارت را آوردند در تلخ آب شلیل و در حال استراحت بودند که اشرار شکست خورده طیبی با قشون بهمی بسر کردگی عباسقلی و حسنقلی پسرش برخورد می‌کنند و بدنبال غارت از دست رفته‌شان برگشتند چون آنها زیاد بودند و رزم‌آوران محلی در حال استراحت بودند، قشون دشمن در تلخ آب شلیل به آنها برخورد می‌کنند و چندین نفر از طرفین کشته شدند و حسنقلی پسر عباسقلی بهمی با چند تیرانداز خونخوار دنبال آیداله طهماسبی را گرفتند که ننگش را بگیرند. آیداله طهماسبی با مهارتی که به تیراندازی داشت یک درخت بلوط را سنگر خود قرار داد و حسنقلی را هدف گرفت و او را به هلاکت رسانید و چون عده‌شان زیاد بود غارت را بردند و عباسقلی آمد بالای سر پسرش حسنقلی و بلهجه محلی گفت: حسنقلی برو، برم به دات بگم حسنقلی دادم بجای یک بزبز آمدم. یعنی حسنقلی پدرم! حالا که بخانه رقت بمادرت بگویم که جان حسنقلی را با یک بز معامله کردم شرمم باد!

نگارنده: بدینوسیله از آقای امان‌اله شیرانی که از مسجد سلیمان نوشته‌شان را درباره

طایفه شیرانی و حماسه علی آقا امیری شیران برای درج در کتاب فرستاده‌اند سپاسگزاریم و اضافه می‌کنیم که حماسه سلحشوری ایل بختیاری بوسیله رشادت و دلاوری امثال علی آقا امیری‌ها بوجود می‌آید و با همت همین رادمردان است که شکست ناپذیری ایل تضمین می‌گردد.

www.Bakhtiaries.com

امامزاده سلطان ابراهیم

همتیار عزیزمان نوراله مرادی نوروزی تحقیق جالبی در مورد این امامزاده نموده‌اند که بلحاظ اهمیت پاراگرافی از آنرا در این بخش می‌آوریم، ابراهیم مرتضی معروف به سلطان ابراهیم دومین فرزند موسی کاظم علیه‌السلام می‌باشد، وی بعد از ورود به ایران از اصفهان راهی بختیاری شد (اضافه می‌کنیم که آنزمانها سرزمین بختیاری مأمن و پناهگاه خوبی برای این اقلیت مذهبی شیعه بود که از چنگ خلفا گریختند و به قلب بختیاری که مؤمن به خانواده علی علیه‌السلام بودند پناه جستند چنانکه صدها امامزاده بطور پراکنده در اقصی نقاط این سرزمین وجود دارد) وی در دامنه‌های کوه زندان رحل اقامت افکند و بمدت سی و سه سال مردم را ارشاد و بدین اسلام و شیعه جعفری دعوت نمود وی مکتب بزرگی دایر کرد که شاگردان آن مکتب خود هر کدام قطبی شدند و دعوت مردم را بعهدہ گرفتند از جمله آنان می‌توان به سیداحمد روزبه که مدفئش در یکت گله می‌باشد اشاره کرد.

سرانجام سلطان ابراهیم در منطقه کارتای فعلی دارفانی را وداع گفت که قبر او زیارتگاه تمام منطقه می‌باشد وی صاحب پنج پسر و یک دختر بوده که مقبره فرزندان در همین روستای کارتا می‌باشد شجره‌نامه سلطان ابراهیم بوسیله قاضی‌ها نوشته شده که در دوست سال پیش همه جا می‌رفتند و به تنظیم شجره‌نامه می‌پرداختند.

بازماندگان آنان هم اکنون در شوشتر و سایر شهرها پراکنده زندگی می‌کنند، موقعیت جغرافیایی منطقه کارتا در فاصله ۵۰ کیلومتری شمال شهرستان ایذه قرار گرفته و رودخانه کارون پس از طی پیچ و خم‌های مسیر سوسن در فاصله ۳۰ کیلومتری از کنار روستاهای کارتا می‌گذرد از ایذه که حرکت کنیم روستاهای بیون، تاکوتر، تخت کاشان، کاشکلی، ده شیخ می‌گذریم و بمسافت یکساعت و ۱۰ دقیقه را با قایق بر روی رودخانه کارون طی

می‌کنیم تا به ساحل کار تا برسیم و از آنجا یک کیلومتر سربالائی را از کوه بالا می‌رویم تا به مقبره سلطان ابراهیم برسیم نگارنده شخصاً در فاصله مسافت آبی آثار تاریخی مهمی را مشاهده کردم که هرگز در لیست آثار تاریخی ایران ثبت نشده که احتمالاً بدوره‌های الیمائی، اشکانی، و ساسانی مربوط می‌شود خرابه‌های پل عظیم سوسن با پایه‌های مکعب قطور از مهمترین این آثار می‌باشد که احتمالاً مربوط بدوران ساسانیان می‌باشد که با دیدن این آثار انسان یاد شعر معروف می‌افتد که می‌گوید:

این خطّ جاده‌ها که به صحرا نوشته‌اند پاران رفته بسا قلم پا نوشته‌اند

سنگ مزارشان همه سر بسته نامه‌هاست کز آخرت بس مردم دنیا نوشته‌اند

معماری مقبره سلطان ابراهیم که نوعی کله‌ورزی است در بعدی از تاریخ معماری اسلامی در تمام آرامگاهها بر جای مانده که شاخص آن مقبره دانیال در شوش می‌باشد، در این ساختار از مصالح موجود در منطقه استفاده شده است، رمز ایجاد بقعه‌ها و آرامگاهها در منطقه بختیاری که بیشتر بر فراز تپه‌ها و کوهستانها قرار دارد از یکتوع صعود نیروانائی حکایت دارد و از دو اندیشه منشاء گرفته.

۱- معمولاً این امامزاده‌ها پس از گریز از جنگ مأموران خلیفه‌ها و پناه بردن به این منطقه برای حفظ جان خود و تسلط بر مهاجمین، زندگی خود را بر فراز قله‌ها قرار می‌دادند که بعد از مرگشان در همانجا دفن شده‌اند.

۲- به پیروان خود بفهمانند که هر چه انسان بر فرازتر زندگی کند بخدا نزدیکتر می‌شود و ضمناً گوشه دنج و خلوتی است برای عبادت و نیایش پروردگار.

البته این نظریه حاصل استنباط خود من است و شاید انگیزه‌های دیگری نیز داشته باشد بهر حال امامزاده سلطان ابراهیم و شاهزاده عبدالله در حال حاضر از زیارتگاه‌های معتبر منطقه بختیاری می‌باشد در حال حاضر کلیدداری و متولی‌گری امامزاده را سادات بمعهد دارند که در شش تیره بشرح زیر معرفی می‌شوند این سادات که در ۱۵۰۰ خانوار در کارتا و سایر مناطق پراکنده‌اند که رهبری آنان در گذشته با سیدتقی هاشمی موسوی، سیدداراب موسوی رحیمی و سید کرم موسوی بوده و اکنون رهبری سادات با آقایان سید آموسوی، سید ابراهیم موسوی، سید کرم موسوی، سید محمدجواد موسوی، سید آقا طلا موسوی خادمی و سید ابراهیم صالحی می‌باشد.

دهستان بلواس و حومه

دهستان بلواس - بولواس - ابوالعباس که در اصطلاح دولتی ها دهستان منگشت نامیده می شود در شمال شرقی باهملاک جانکی قرار گرفته که با روستاهای اطراف حدوداً ۱۰۷۶۲ نفر جمعیت دارد. مردمان این خطه با گویش جانکی تکلم می کنند که یکتوح گویش لری به دلیل هم مرز بودن با استان بومیراحمد و معاشرت با ایل بهشی که گویش تلفیقی می باشد بوجود آمده است. و این تأثیر پذیری در آوازه ها و موسیقی متعلقه نیز مشهود است. جمعیت دهستان بلواس بدون حومه ۲۱۵۲ نفر می باشد.

این دهستان در دامنه کوه بلند آوازه منگشت قرار دارد و از آنجا که کوه منگشت در تمام فصل زمستان برف فراوانی را بر دوش خود دارد سبب می گردد، که این برف با آب شدن خود در بهار و تابستان مخزن های آب زیرزمینی بوجود آورد که بعد از سرما و گرم شدن زمین - چشمه هایی با آب سرد پدید می آید. مانند چشمه بزرگ گندمکار و توف اسید و صدها چشمه دیگر - که بخش عظیمی از آب رودخانه بلواس را تأمین می کند و ناگفته نماند که در سرتنگ مال آقا دهانه غارمانندی وجود دارد که سرچشمه اصلی رودخانه بلواس است و در اصطلاح محلی (کوره) نام دارد.

این دهانه که در ارتفاع سیصد متری یک کوه زیبا و پرلز چوبل بنام شنازدالون قرار دارد آبشاری را پدید می آورد که چشم هر انسان زیبایی را بسوی خود معطوف می کند.

این دهانه در فصل زمستان بی آب است. ولی سی و شش روز پس از نوروز و گرم شدن زمین و در سپیده دم و طلوع خورشید عالم تاب آب فراوانی را بیرون می دهد. که در اصطلاح محلی سی و شش گفته می شود.

نزد این مردم سی و شش یعنی خوشحال شدن مردم منطقه.

در ضمن قابل ذکر است هر سالی که برودت سرما زیاد باشد حدوداً یک هفته در زیاد شدن آب تأخیر بوجود می آید. در ساحل کنارانش سبزه و گل های رنگارنگ و صطرافسین

بسیاری روئیده که منظره زیبائی را به آن بخشیده است و روستائی هم در قسمت شرقی دره وجود دارد که همان «مال آقا» می‌باشد جاذبه تابستانی این دره از شگفتی‌های این منطقه است که می‌تواند اردوگاه تابستانی زیبائی بوجود آورد که بیشتر بدرد آموزش و پرورش می‌خورد با هزینه کمی هم می‌توان این اردوگاه تابستانی را بوجود آورد آب این دره در تمام طول سال جاری است و هوای مطبوعش بیشتر برای درمان بیماران ربوی مطلوب است.

در اینجا لازم می‌دانیم شرح مختصری درباره مال آقا بدهیم از دامنه منگشت که به ضلع شرقی بلواس مربوط می‌شود دره‌ای به طول سه کیلومتر ایجاد گردیده که برقاب قله منگشت پس از ذوب شدن از این دره به پاتین می‌آید و در دو سوی دره درختان بلندی رشد و نمو یافته است به هر حال آب رودخانه پس از مشروب کردن مال آقای بسیار زیبا که امیدواریم در آینده یکی از بهترین جاهای توریستی منطقه جانکی باشد به طرف روستای ریاط سرازیر می‌گردد. و بعد به روستای چیدن و سپس به دهستان بلواس می‌رسد. و جان تشنه درختان تاک و انار پر اشتهار بلواس و شالیزارهای برنج را سیراب می‌کند ناگفته نماند که به دلیل عدم آگاهی مردم منطقه نسبت به قداست درخت، بخش عظیمی از این درختان خدا را قطع نموده و نگذاشتند دانه‌های زیبای این انار شیرین آب دار و سرخگون را زنان و دختران بلواس به رسم نیاکان خود در کول پوستی که خاص منطقه بختیاریست بریزند و همچون گذشته به شهرهای اطراف خصوصاً مسجد سلیمان بفرستند تا یاد و نام بلواس و بازار گذشته مسجد سلیمان در ذهنها تداعی شود.

برنج بومی این منطقه نیز از شهرت فراوانی برخوردار است که نام محلی آن چمپاست و هنگام پخت عطر و بوی آن در هوا پراکنده می‌شود و تا صدها متر دورتر این بو به مشام می‌رسد - مرحوم حاج علی قلی خان سردار اسعد در کتاب خود تاریخ بختیاری به نقل از سراسنون هنری لایارد می‌نویسد که بوی برنج بلواس تا فرسنگها می‌رسد.

اگر چه این بو در حال حاضر به دلیل پیدایش آسیاب‌های برقی و صنعتی کمتر شنیده است. اما به دلیل اصالت ذاتی این برنج هنوز هم این بو حس می‌شود. و زمانی که لایارد می‌نویسد زنان برنج را با آسیاب‌های دستی به نام ترنک پوست می‌کنند و سپس آن از دست نمی‌رفت. و ترنک کردن نیز آواز خاصی داشت که زنان هنگام کار ترنک دسته جمعی می‌خواندند.

هفت آسیاب آبی در بلواس وجود داشت و رومناهای اطراف نیز هر کدام خود آسیابی داشتند آب چند تا از آسیاب‌های بلواس را جوی چک یعنی بر آمده که بزرگترین جوی منطقه جانکی است تأمین می‌کرد. این جوی زیرزمینی و قنات‌های آن که برای لایروبی ساخته شده‌اند به دوران‌های بسیار دور و شاید قبل از اسلام می‌رسد. مصالح مورد مصرف این جوی سنگ و نوعی ساروج می‌باشد. که در محلی بدان ریم آهن می‌گویند.

از دیگر بناهای قدیمی پیش از اسلام آتشکده‌ایست که در زیر تل دزکی قرار داشته و با نام گنبدی معروف بوده است که به دلیل عدم آگاهی و استفاده از مصالح آن مردم این بنای با ارزش و یادگار نیاکان خود را برانداختند.

حدوداً پنج سال پیش به دلیل بارش فراوان باران در اطراف بنای یاد شده دریچه‌ای سر از خاک بیرون آورد که حکایت از یک زندان و یا یک شهر زیرزمینی می‌کند یا مدخل‌های تو در تو و یک راهرو که بنده به اتفاق چندتن از دوستانم به درون آن وارد شدیم و به دلیل تاریکی و وجود آب فراوان و بوی نم نتوانستیم زیاد در آنجا بگردیم اما در طاقچه‌های آن جای دود به درستی هویدا بود.

همچون دیگر مناطق بختیاری در گوشه و کنار این دهستان بردگوری‌های بازمانده از دوران زردشت به چشم می‌خورد که در سینه کوهستانها کنده شده و هر کدام از این حفره‌های بردگوری بیش از ۴ متر مربع نمی‌باشد و چنین برمی‌آید که محل گذاشتن استودان یا استخوان مردگان زرتشتی بوده است.

از مانجینیک یا منجینق که ایالتی بوده است (باغملک امروزی) جاده‌ای ساختند که تا مال آقا امتداد داشته است. بازمانده پلها و سنگچین‌های اطراف آن که با گچ و ساروج معماری خاص منطقه در تمام طول مسیر به چشم می‌خورد و به نقل از اهالی، این جاده را برای اینکه فرمانروا و یا حاکم وقت مانجینیک به اتفاق ملکه خود برای تفریح و تفرج به بلواس و یا مال آقا برود ساختند - روایت دیگری که سینه به سینه مانده است. می‌گویند خروسی بر روی بام خانه‌ها از مانجینیک به بلواس می‌آمد این روایت حکایت می‌کند از اینکه این دیار در گذشته جای آبادی بوده و نشانه وجود شهر است، چون از منجینق تا بلواس پنج کیلومتر مسافت می‌باشد. پنجهزار متر شهر ساخته شده و خانه‌های بهم پیوسته در مسیر یاد شده جایی است بنام اونک که تپه‌ها و خرده سفال‌های رنگی و سنگ‌های

تراشیده و گورهای قدیمی و قنات‌های خراب شده به چشم می‌خورد. از بناهای بعد از اسلام بلواس می‌توان به بقعه پیر سربخش که اهالی بدان امیرالمؤمنین می‌گویند اشاره کرد. کاروانسرا و هوش (حیاط) امارت و مسجد بلواس از دیگر بناهای تاریخی می‌باشد.

www.Bakhtiaries.com

طوایف دهستان بلواس عبارتند از:

← شیروانی

← یوسفی

یوسف شهریانی ← غالبی

← اسعدی

← بلواسیها

← شریفی

بدرانی ← حبیبی

← مونس و تقی‌زاده با نام سوخته زاری

← حاجی زاده

← ناصری

← سلیمانی

← احمدی

آخوند احمد مکانی ← آخوندنژاد

← امیری

← نظری

← صفاران

← ملاتی

ضمناً: حاجی‌زاده‌ها از بزرگان و معتمدین دهستان بلواس هستند که اصالت آنها به

طایفه بزرگ اورک می‌رسد و به تش کل کوهی معروفند.

شهریاری‌ها: در روستای چلچک در جنوب بلواس مسکن دارند و حدوداً سه هزار نفر جمعیت می‌باشند. و جزء طایفه کیان‌ارثی چهارلنگ محسوب می‌شوند که حدود سه قرن پیش از فلارد لردگان جانکی سردسیر به بلواس آمدند.

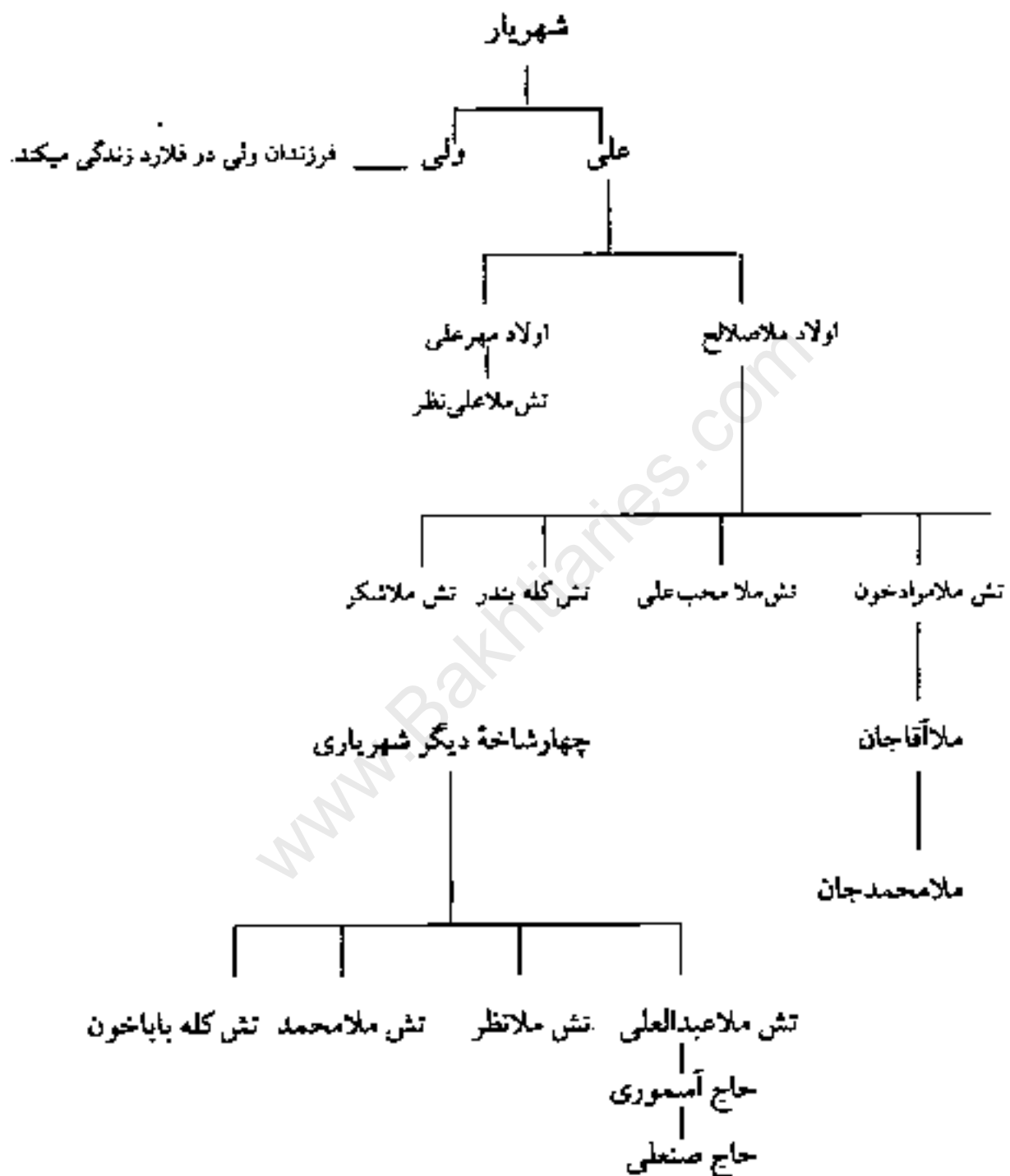
این طایفه در تقسیمات جانکی سردسیر جزء طایفه جلیل یا جلیل‌پور بوده‌اند.

فرزندان شهریاری به نام علی و ولی می‌باشند که فرزندان ولی در فلارد زندگی می‌کنند.

یکی از بزرگان آنها به نام حیدر علی جانباز زمستان ۷۶ برای دیدار برادران خود به بلواس

آمد و اما ذکر نام فرزندان علی در زیر:

انشعابات تیره شهریاری بلواس



ضمناً: تش ملاغریب در جمع بندی با تش کله بندر می آید. واژه کله همان معنی کربلانی

را میدهد.

روستای چلچلک در قدیم با نام کل مارکا معروف بوده است.

www.Bakhtiaries.com

کل مارکا

طایفه زمانیه‌ها که جزء طایفه بزرگ اورک هستند از دو تش محمدعلی و جانعلی تشکیل می‌شوند که در دهستان بلواس و روستای رباط و بختگان و مله بلواس و قلعه تل پراکنده شده‌اند ولی ارتباط تنگاتنگ آنها هنوز مانده است.

طایفه سروستانیه‌ها، امیری، این طایفه که نشیمن پیشین آنها در قلعه سولسون (سروستان) در دامنه‌های شاه منگشت بوده است و قلعه آنها هنوز با برجاست. اینک در چند منطقه چیدن - آرزو - تنگار - زرم و عده‌ای هم در قلعه سولسون زندگی می‌کنند. و در منطقه با نام طایفه کهنه معروفند - عده‌ای معتقدند که از سروستان شیراز آمده‌اند ولی چنین نیست چون نشیمن اصلی آنها قلعه سولسون در دامنه کوه منگشت بوده است آنها را سروستانی می‌گویند و امیر خوانده می‌شوند.

جمعیت سروستانی‌های چیدن هزار و هفتصد و سی و سه نفر و همین تعداد در روستاهای دیگر زندگی می‌کنند.

در جنوب غربی بلواس بختگان قرار گرفته که نشیمن و ملک اولاد علیرضاخان کیانی از خوانین کیانارثی قلعه تل می‌باشد از بقیه طوایف نیز در اینجا سکونت دارند چند خانواده بآبادی - نظریها - امیریها - زمانیه‌ها و شیوخ - جمعیت بختگان ۹۳۱ نفر می‌باشد.

روستای لالاب - که ملک آقایان اقبال می‌باشد و مرحوم آبرزو اقبال در اینجا زندگی می‌کردند و هنوز برج دیده‌بانی آنان زیبایی کنار رودخانه بلواس را دو چندان می‌کند بقیه طوایف لالاب - بهمتیها - خلیلیها - بناریها که از طایفه بنار بهمتی هستند که به این دیار کوچیدند چند خانوار خانمیرزائی نیز در لالاب بسر می‌برند جمعیت لالاب ۱۱۱۵ نفر می‌باشد.

روستای رباط آقایان احمدیها که جزء طایفه اورک هستند و با احمد مکانی‌های بلواس از یک تبارند که در کنار بقعه حضرت سلیمان زندگی می‌کنند. و طایفه دیگر رباط زمانیه‌ها هستند که باز جزء طایفه گسترده اورک هستند. جمعیت رباط ۱۰۲۶ نفر می‌باشد.

روستای کیپ که نشسمین آقایان حسینیها - عسکریهاست که رئیس خوانده می‌شوند و با سروستانی‌های زرم هم تبارند و جمعیت آنها ۶۰۲ نفر می‌باشد. کیپ زیر راه و کیپ اصلی.

راهنمای برخی واژه‌های فوق

۱- توف اصبید نام آبشاری است که سرچشمه رودخانه بلواس می‌باشد.

۲- کوره - دهانه‌ای که آب از آن بیرون می‌جهد در سه فصل بهار، تابستان، پاییز.

۳- شنازدالون - نام کوهی است.

۴- سی و ششه - سی و شش روز بعد از نوروز

۵- کول مشکی که ناردون در آن می‌ریزند

۶- چمپا - نوعی برنج محلی

۷- ترنگ - آسیاب دستی که برنج با آن سفید می‌کنند.

۸- چک - نام جوی بلواس

۹- ریم آهن - نوعی مصالح

۱۰- دزکی - دزک - دزکوچک

۱۱- مانجینیک - نام قدیم باغملک منجینق امروزی

۱۲- اوئنگ - نام محلی با تپه‌های یاستانی

۱۳- مولون - نام قلعه است

۱۴- بُنار - نام طایفه‌ای

۱۵- کُیپ - نام روستائی

۱۶- کل مارکا - نام پشین روستای چلچلک.

این مقاله تحقیقی را آقای داریوش شهریاری که از خوانندگان خوب منطقه می‌باشد تهیه

و ارسال نموده‌اند که از لطف بیدریغ ایشان سپاسمندیم.

اولاد کی علی باز منجزی در بختیاری

شناختی همه جانبه از شرح حال و گذشته این خاندان در بختیاری یا تحقیقی تاریخی و نشستی با آقای عباسقلی پاینده نوه کی علی باز از علت و چگونگی مهاجرت آن خانواده به بختیاری. کی علی باز از تبارکی چراغعلی از طایفه تامرادی و از تیره جوزاری ایل بویراحمدی در ۱۲۰ سال قبل بدنبال حوادثی به بختیاری مهاجرت کرده است. داستان مهاجرت کی علی باز به بختیاری بر می گردد به سال ۱۲۹۷ هـ ق و به زمانیکه مرحوم خداکرم ایلخانی بویراحمدی بود. و علت اختلافات درون خانه بین پسرهای مدعی جانشینی پدر که هر کدام از مادری دیگر بودند و طوایف هم هر کدام به علت وابسته بودن به یکی از مادرها وارد معرکه و اختلافات شدند و سرانجام آن خانواده و ایل به سرنوشتی دردناک و خانمان برانداز دچار شدند که شاید شنیدنی و عبرت انگیز باشد. خداکرم خان دو زن داشت که یکی بی بی شاهی از خوانین ممسنی و دیگری از طایفه تامرادی و از خاندان کی چراغعلی بودند و از هر کدام از این زنها چند پسر داشت که همگی شایسته و برازنده بودند از جمله دو پسر ارشد ایشان یکی بنام محمدحسین خان از زن بویراحمدی و دیگری محمدحسن خان از بی بی شاهی زن اهل ممسنی که هر دوی این خان زاده ها از نظر لیاقت و برازندگی تقریباً هم طراز بودند و شاید هم با کمی اختلاف و متأسفانه هر دوی آنها هم از نهایت تحریکات پشت پرده مادرها و طوائف وابسته به مادرها بهره مند بودند سرانجام کاری با آنها کردند که شاید هیچ دشمنی غدار با آنها نمی کرد «که داستان آن بسیار مفصل است و جای آن در تاریخ بختیاری نیست و شاید بشود برای آن کتابی جداگانه نوشت در اینجا به آنچه که اشاره می شود در ارتباط با مهاجرت اولاد کی علی باز می باشد». بهر حال کار اختلاف این دو برادر به جایی می کشد که در یک برنامه شکاری که برادران داشتند محمدحسن خان در شکارگاه کشته می شود و محمدحسین خان متهم به قتل برادر می شود اختلاف خانواده بین زنها و پدر و پسرها بالا می گیرد و هر طایفه به طرفداری از یک طرف قضیه بر می خیزند و خداکرم خان به احتشام السلطنه که حاکم فارس و بویراحمدی بود شکایت می کند و در ایل بی نظمی

بوجود می آید. احتشام باقشونی عظیم وارد بویراحمد می شود و طایفه تامرادی و اولادکی چراغعلی به حمایت از محمدحسین خان بر می خیزند. احتشام در محل، محمدحسین خان را مورد بازخواست شدید قرار می دهد و بیشتر هم از این جهت، چون احتشام می دانسته که محمدحسین خان بعزت لیاقت و شایستگی بدور از اختلافات خانوادگی خودشان مورد محبت مرحوم حسینقلی خان ایلخانی بختیاری می باشد و در یکی دو مورد که احتشام برای ایشان در پیش شاه دسیسه و پرونده سازی کرده بود مرحوم حسینقلی خان با حمایت و وساطت خود او را نجات داده بود «طبق نوشته های خاطرات مرحوم ایلخانی چاپ شده در جلد دوم تاریخ و فرهنگ بختیاری در صفحات ۵۶۲ تا ۵۶۹ که به وقایع بویراحمدی اشاره دارد» محمد حسین خان جسارت و اهانت احتشام در میان جمع را تحمل نمی کند و با طپانچه دو لول سرپر خود به ایشان شلیک می کند که یک تیر آن بهدر می رود و تیر دیگر به محافظ احتشام اصابت می کند که بلافاصله احتشام دستور می دهد همانجا او را دستگیر و اعدام نمایند و این جنایت بلافاصله انجام می شود و در آن موقع خداکرم خان شیونکنان خود را روی جنازه پسر می اندازد و این بیت ها را می خواند:

مم حسین هفت ساله بید فتنه بپاکرد احتشام کاری نکرد شکوه با شاکرد

پیشتر دو لوله ای دو تیر داره چکنیدس به احتشام کاری نکرده

احتشام بعد از این جنایت خود و به خیال اینکه عامل ناراحتی ها و بی نظمی های بویراحمدی را از بین برده و نظم را به ایل برگرداند با قشون خود عازم شیراز می شود و بدنبال آن قتل و غارت و برادر کشی درون طایفه ای شروع می شود و خداکرم خان تیر می خورد، شایعه مرگ وی بلند می شود طایفه تامرادی و اولادکی چراغعلی متهم به کشتن خداکرم خان و اطرافیان وی می شوند و خلاصه خوفا بپا می شود و بدنبال آن اولادکی چراغعلی که همواره پشت سر محمدحسین خان بودند از ترس انتقام، ترک دیار می کنند و هر گروهی بسوئی می روند که کی علی باز با همسر و یک فرزند بنام

صالح که بعدها در بختیاری مردی شایسته و وارسته و مورد احترام می شود و دو برادرش کی خونباز و کی جوتباز با اطمینان از آشنائی قبلی که چندین بار همراه محمدحسین خان به بختیاری و بخدمت ایلخانی آمده بود وارد خاک مقدس بختیاری می شود و یک راست بحضور ایلخانی بختیاری مرحوم حسینقلی خان می رود و شرح وقایع را می گوید و تقاضای

تأمین و اجازه سکونت می‌کند مرحوم ایلخانی با ابراز تأسف از وقایع به وقوع پیوسته با ابراز محبت به ایشان و همراهان برای ماندن دائم آنها در بختیاری قول همه‌گونه کمک و مساعدت را به ایشان می‌دهد و ب فکر جا و مکان دائم برای آنها می‌شود و در آن موقع مرحوم اسکندر خان بهداروند که در حضور ایلخانی بود از حضور ایلخانی تقاضا می‌کند که اگر اجازه بفرمائید ما این خانواده را با توجه به دستورات و علاقمندی که جنابعالی نسبت به آنان دارید با احترام تمام در طایفه بهداروند و در نزد خودمان جای می‌دهیم و خوشحال هم می‌شویم و مرحوم ایلخانی با این درخواست و با تأکید بر اینکه از آنها مواظبت شود و از هر گونه مالیات و سیور و سات معمول هم معاف باشند و از آن تاریخ آنها در طایفه بهداروند و در تیره منجری ساکن و با خاندان مرحوم عزیزخان منجری هم عهد و پیمان و یگانه شدند بطوریکه فرزندان آنها اکثر با هم همشیر شدند و از آن تاریخ تا کنون این برادری پا برجا و برقرار مانده و تدریجاً وصلت‌ها و نسبت‌ها بین اولادکی علی‌باز و اولاد عزیزخان از یک طرف و اولادکی علی‌باز با اولاد نامدار خان منجری از طرف دیگر انجام شد که برای نمونه یک مورد از این نسبت‌ها و وصلت‌ها برای نوشتن گفته می‌شود: من عباسقلی پاینده فرزند آملظفر نوه کی علی‌باز، مادرم بی بی هاجر دختر مرحوم آفتحعلی نوه نامدار خان و مادر بزرگم بی بی بیگم جان دختر مرحوم جمعرقلی خان اسدخان بهداروند ایلخانی وقت بختیاری و همسرم دختر آعلیرضا نوه مرحوم عزیزخان منجری می‌باشد و سایر برادران و عموزادگان هم دارای نسبت‌های خوب بین طایفه‌ای می‌باشند. و اما خدمات و بجای آوردن حق بزرگان باگذشت زمان و با استفاده از توجهات و کمک و مساعدت خوانین و بزرگان گفته شده و با توجه به عنایت و الطاف خداوند این خانواده در بختیاری دارای چندین فرزند پسر و ثروت زیاد در ایل و طایفه خود شدند. به پاس این نعمات در اولین فرصت در صدد برآمدند تا برای جبران ذره‌ای از محبت‌ها و توجهات خاص مرحوم حسینقلی خان ایلخانی و خوانین و بزرگان، دیگر پسرها را وارد خدمت در دستگاه خوانین نمایند و صادقانه و صمیمانه با احساس حق‌شناسی و وفاداری به هر دو خانواده بزرگوار ایلخانی و حاج ایلخانی خدمت نمایند و نسبت به خوانین و محترمین بهداروند خصوصاً اولاد جمعرقلی خان اسدخان و اولاد اسکندرخان وفاداری خود را حفظ کردند و همواره در بجای آوردن حرمت و شرکت در غم و شادی با آنها یار همراه بوده و هستند و خدا را شکر که تا به امروز در اجرای نیات

خود روسفید و سرافراز بیرون آمده و از هر بختیاری هم بختیاری‌تر می‌باشند. آنها امیدوارند که خداوند منان این توفیق را از این خاندان نگیرد و آنان را در وقاداری و خدمت برادر دینی که احساس می‌کنند اجدادشان نسبت به بزرگان قوم دارند موفق و مؤید بدارد. انشاءالله توضیح اینکه تمام اولادکی چراغعلی که در آن ماجرا به ایلات غیر بختیاری مهاجرت کرده بودند در سال‌های بعد و در زمانی که کریم خان پسر مرحوم محمدحسین خان بعنوان خان بویراحمدی بقدرت رسید سرافرازانه به دیار خود در بویراحمد بازگشتند و هم‌اکنون فرزندان آنها فعال و در آن خطه خدمتگذارند. ولی نتیجه محبت در بختیاری این شد که اولادکی علی‌باز به عهد و پیمان خود در مقابل الطاف مرحوم حسینقلی خان ایملخانی بختیاری و سایر بزرگان ایل و طایفه برگزیده خود باقی و برای ابد در بختیاری سرزمینی که برای همیشه گرمی و مقدسش می‌دارند ماندگار باشند که خدا و بخت یارشان باد.

نگارنده: از دیرباز با آقای عباسقلی پاینده سابقه ارادت و آشنائی دارم زیرا ایشان از قلمزنان و همکاران مطبوعاتی بودند که عشق سرزمین بختیاری را همواره در نهاد خود داشتند و آخرین شغل اداری ایشان رئیس روابط عمومی شرکت ملی گاز در استان اصفهان بود و در حال حاضر دوران بازنشستگی خود را می‌گذرانند.

ایشان خاطرات دلپسندی از تشست‌ها و مجالس بزرگان بختیاری از قول پدرش نقل می‌کند که جالب توجه می‌باشد می‌دانیم که در محافل خوانین بختیاری آدم‌های خوش مشرب و شوخ طبعی بودند که موجب انبساط خاطر اهل مجلس را فراهم می‌کردند و شاید شکوفائی و جذابیت این خاطره‌ها در آن دوران بسبب نبودن رسانه‌های گروهی بیشتر جلب توجه می‌کرد، طبیعی است برای نسل امروز که از انواع نشریات و رادیو تلویزیون برخوردار است چنگی بدل نزنند ولی در آن سال‌های دور وجود این قبیل افراد مفتنم بود از جمله خاطرات ایشان داستان‌های آبهرام منجزی می‌باشد که بازمانده آن سلاله‌ها وی را بخوبی می‌شناختند و رویدادهایش بیشتر در بختیاری بر زبانها بجای مانده است یکی از این خاطره‌ها را در کتاب سوم فرهنگ و ادبیات بختیاری نوشتیم و اینک داستان‌های دیگری از قلم این همکار ارجمند را به استحضار خوانندگان می‌رسانیم.

داستانهای آبهرام منجزی

نوشته: عباسقلی پاینده منجزی بختیاری

آبهرام منجزی فرزند آذراب و برادر زاده نامدار خان منجزی بود او مردی دانا شوخ طبع و مجلس آرا و گاهی اوقات هم بسیار جدی و قاطع بود وی در زمان خود یکی از صدرنشینان مجالس خوانین خصوصاً ایلخانی وقت بختیاری بود و اغلب با سایر مجالس تشینان و بزرگان طوایف دیگر در شوخی و جدی برخورداتی را بوجود می آورد که مشغولیاتی برای مجلیان می شد در حقیقت آبهرام همیشه مسئله ساز و مسئله دار بود و درگیری ایشان هم در مجلس با یکی از مجلسیان حتمی بود و حالا این قرعه بنام کی می افتاد بستگی به شانس طرف داشت که با یک برنامه ای از پیش طرح شده که اغلب هم خوانین دستی در آن داشتند و در این گونه موارد طرفداری خان بزرگ مجلس بستگی بخود مسئله و طرف های آن داشت و بهر حال خان برای خاتمه دادن به دعوا باید مداخله می کرد و یکی را نهیب می داد. و اغلب ضمن اینکه خان هوای کار آبهرام را می داشت ولی بظاهر از طرف آبهرام حمایت می کرد ولی آبهرام از هر محکومیتی که برای او صادر می شد سرانجام یک سودی می برد مثلاً خان یک روز بنا بر مصلحت آبهرام را از مجلس محروم می کرد ولی روز بعد برای جبران محرومیت در جایی بالاتر و مناسبتر نشاندند می شد و همه هم می دانستند که مرحوم ایلخانی آبهرام را با تمام شیطنت دوست دارد چون او را صفای مجلس می دانست.

از آبهرام داستان های زیادی بیادگار مانده است که تک تک جالب و شنیدنی است و اغلب تجربه و آموزنده و یا بقولی معنی دار ولی متأسفانه چون هر کدام از داستان های ایشان بطرفی دیگر و طایفه و تیره دیگر ارتباط پیدا می کند با اینکه شاید آبهرام صد سال پیش می زیسته ولی بیان این داستان ممکن است موجبات گله و خدا ناکرده سؤ تفاهم بشود ولی یکی دو مورد که مربوط بخود مرحوم آبهرام می شود نوشته می شود. تا بدینوسیله یادی از آن مرد بزرگ و عاقل و دانا شده باشد من که بعدها از ارزش وجودی و عقل تدبیر آن مرحوم

از پدرم داستانها شنیدم افسوس بسیار خوردم که ای کاش این مرد در زمان نامدار خان می زیست و شاید می توانست با تدبیرهای خود مانع آن برخوردها و آن خونریزیها می شد. آبهرام در زمان مرحوم آمحمد حسین فرزند نامدار خان می زیسته ضمن یادآوری طنزهایی از ایشان، روانشان را شاد می داریم.

همانطوریکه قبلاً اشاره شده آبهرام داستان بسیار دارد که فهرست وار به چند تای آن اشاره می شود.

۱- داستان کارد آبهرام

۲- داستان سان دیدن قشون طایفه رقیب و تذکر به کم و کسر آن قشون

۳- داستان گیوه های ملکی آبهرام

۴- داستان شور کردن با آبهرام

۵- داستان هست و آبهرام و دهها داستان دیگر که عرض شد بعملی از نوشتن آنها معذوریم و اما دو داستان کوتاه از ایشان.

داستان شور نکردن یا شور نرفتن با آبهرام (در این ماجرا تقریباً به بازی نگرفتن هم تعبیر می شود) روزی بدنبال یکی از همین برخوردار معمول در مجلس با یکی دیگر از محترمین مجلس نشین حضرات مجلس نشین با هم تیانی می کنند و قسم می خورند که امروز بعد از نهار و بلند شدن از سر سفره که معمولاً در این موقع از سر سفره بلند می شوند دسته دسته می شوند و هر چند نفر بگوشه ای می روند با هم درباره مسائل روز و مجلس صحبت می کردند و نظرات خود را با هم، هم آهنگ و همراه می کردند که هیچکدام از حاضرین با آبهرام به شور نروند و یا او را بشور نگیرند. حسن کار آبهرام یکی این بود که خیلی زود متوجه می شد با این حال متظر ماند که کسی هم باو تعارف بلند شدن و شور رفتن نکند و دید که سرانجام کسی به سراغ او نیامد و تصورش به یقین شد فکری کرد که عجب رودستی خورده و متوجه دسته بندی و تعصب گیری حضرات شد و چاره اندیشی کرد در این فکر بود که متوجه شد پیش خدمت ها برای جمع کردن سفره آمدند و شروع به جمع کردن نمودند آبهرام جلورفت و دست سر پیش خدمت گرفت و در گوشش گفت با او کار مهمی دارد و او را بیرون برد و آنقدر او را این طرف و آن طرف برد و گرداند. که اکثر رقبای مجلس آبهرام متوجه ایشان و شخص طرف مشورتش شدند سر پیش خدمت آنها سریش خدمت های

سفره‌خانی که در آن روزگار برای خودش کسی بود آنهم از نوع بدرد خورش، حضرات متوجه شدند که این بار همه از آبهرام رودست خورده‌اند و گفتند: خدا بفریاد ما برسد که آبهرام دارد با این سرپیش خدمت برای ماها چه توطئه‌ای طرح‌ریزی می‌کند و در مقابل بشنوید که شور آبهرام و سرپیش خدمت که مرتب او را این طرف و آن طرف می‌برد و فقط در گوش او خیلی آهسته می‌گفت دینم بگردنت که اگر از خوردن لذیذترین خوراکیها و توجه به شکمت دریغ نمائید چون بدان که بدرد دوران پیریت می‌خورد و بعد هم او را قسم می‌دهد که هیچوقت این راز و این نصیحت را بکسی دیگر نگوید و از این بابت هم متی به گردن سرپیش خدمت می‌گذارد و بعدش هم حضرات از ترس توطئه و تباتی آبهرام یا سرپیش خدمت که حداقل ممکن است ضرر روی سفره‌ای برای آنها داشته باشد یا عرض یوزش یکی یکی بطرف آبهرام می‌آیند و عذرخواهی می‌کنند و دل او را بدست می‌آورند.

داستان هست «استخوان» و آبهرام

آبهرام بعللی نادانسته و شاید هم دانسته برای مدتی مورد کم مهری ایلخانی یا بزرگ‌خان مجلس قرار گرفته بود و وقتی که آبهرام وارد می‌شد و سلام می‌کرد خان جای همیشگی را به آبهرام تعارف نمی‌کرد چون معمول این بود در مجلس بزرگان شخصی که وارد می‌شد و سلام می‌کرد بزرگ مجلس جای تازه وارد را باو نشان می‌داد می‌فرمود بنشینید البته با اشاره به محل جا که معمولاً برای شخص مورد غضب در پائین مجلس بود این موضوع چندی بود که آبهرام را عذاب می‌داد. و بفکر چاره‌جویی بود و نمی‌توانست که به مجلس نرود و نمی‌توانست این جا را تحمل نماید بهر حال همیشه بفکر بود که این وضع تا کی ادامه دارد خان هم متوجه بود و همیشه منتظر عکس‌العمل آبهرام بود متهی می‌خواست ببیند تحمل آبهرام چقدر است تا اینکه یک روز در موقع صرف نهار و سکوت خوردندگان غذا آبهرام در ظرف خورشت جلوش متوجه یک استخوان قلمه بلند گوسفند می‌شود.

آترا بر می‌دارد و در میان سکوت حاضرین سرفره محکم به لب مجمعه غذا می‌کوبد آنهم خیلی خون سرد و عادی صدای هست که همان قلمه گوسفند می‌باشد و ظرف مجمعه

بلند می‌شود و سکوت مجلس را می‌شکند خان از بالای مجلس متوجه این عمل می‌شود و خیلی خوب هم می‌داند که این کار جسارت‌آمیز کار کیست می‌فرماید با بهرام بازچه شده که خیلی خون‌سرد و آرام می‌گوید. خان ببخشم دادخواهی از دست این هست دارم مدتی است این هست گرفتار من شده و من هم گرفتار آن اگر می‌بینید سر و صدائی از بنده نیست علت فقط این گرفتاری است درست به تعداد همان روزهاییکه در سر سفره بدور از خان نشانده شده بود. می‌گوید که من یکماه است گرفتار این هست شده‌ام و تا حال چند بار هم آنرا با خود از مجلس بیرون برده و حتی آنرا به رودخانه انداخته‌ام اما باز هم ولم نمی‌کند و حالا هم قصد شکایت داشتم نه بهم ریختن نظم سفره، خان قول رسیدگی می‌دهند و فردا نهار نتیجه رسیدگی با عوض شدن جای آبهرام به نزدیکی خان مشخص می‌شود. و خلاصه‌ای بود از یک داستان آبهرام منجزی نتیجه اینکه آبهرام با عقل و تدبیری که داشت سرانجام هر درگیری و برخوردی را بسود خود و طایفه‌اش خاتمه می‌داد. و نام نیک بجای مانده امروزش پیاس عقل خرد و عمل آن روزش می‌باشد که روانش شاد باد.

دهستان ترکدز مسجد سلیمان

از کودکی تا جوانی که در روستای انجیرک از دهستان ترکدز مسجد سلیمان زندگی می‌کردم هر روز چشم‌انداز من قلعه مخروبه معروف ترکدز بوده که بنایش در دو کیلومتری آن روستا بچشم می‌خورد، در آن زمان یعنی حدود پنجاه تا پنجاه و پنج سال قبل هنوز تعدادی از اطاق‌ها و برج‌های این قلعه تقریباً فرو نریخته بودند و از نحوه معماری آنها می‌توان حدس زد که مربوط می‌شود بدوران صفویه، چون تمام اطاق و سقف اطاقها را با سنگ و ملاط گچ کوره (گچ سیاه) پوشیده بودند و درست شباهت کاملی به بناهای شوشتر داشت که در زمان صفویه ساخته شده بودند در هویت منزل حصار قلعه گورستان قدیمی بوده که از سنگ‌های عمودی روی قبور می‌توان پی به مسلمان بودن ساکنان قبلی برد و همینطور آثار چهار حلقه چاه و چند کوره گچ‌پزی در همان محدوده دیده می‌شد، بر این آرزو بودم تا روزی بدانم که این قلعه و این سرزمین محل سکونت چه قومی بوده‌اند و در چه

تاریخی می‌زیستند حتماً خواننده عزیز بر من خورده می‌گیرد که عجب آرزوی پوچی آرزو برای دانستن تاریخ یک قلعه مخروبه چه فایده دارد و بچه کار آید، اگر باور دارید دانستن تاریخ این ترکدز و قلعه ترکدز برای من با اندازه دانستن تاریخ دقیق معبد چغا زنبیل برای پروفیسور گریشمن اهمیت داشت، آخر عزیز دلم در آن زمان هیچ چیزی نبود که یک نوجوان بسیار کنجکار و مثل بنده خودش را بآن سرگرم و دل خوش کند از تلویزیون و کارتن‌های رنگارنگ و مشغول کننده و الت دیسنی خبری نبود از پارک کودک و سرسره و چرخ فلک هم آثاری در روستا نبود رامتی خوش بحال شما که حالا کودک یا نوجوانتید و از اینهمه مواهب سرگرم کننده برخوردارید برویم بر سر مطلب اخیراً با مطالعه ترجمه جناب مهرباب امیری مترجم خوب و قابل اعتماد و حاشیه نویس ارزنده «سیری در قلمرو بختیاری» به نوشته‌ای از سفرنامه لیارد برخورد کردم به اینکه در زمان نوشته شدن خاطرات لیارد یعنی سال‌های ۱۸۴۰ - ۱۸۴۱ میلادی دهستان ترکدز محل سکونت ایل گندز لو بوده (گندلزی‌های فعلی) و در همین ترجمه محل سکونت ایل سهونی اندیکا و آسماری ذکر شده است (صفحه ۶۱ همان کتاب) خوب ما از این مختصر اشاره می‌توانیم متوجه شویم علت جابجائی چه بوده است ما می‌دانیم که پس از برکناری و سپس قتل ناجوانمردانه زنده‌یاد محمدتقی خان چالنگ سرنوشت ایل بختیاری را بدست مردی متمگر بنام علیرضاخان دادند و این مرد عداوتی بس شدید نسبت به طوایف مورد علاقه و طرفدار محمدتقی خان داشته است و بهمین انگیزه، آنان را بناوین مختلف مورد جور و ستم قرار داد و باعث بکشتن رفتن تعدادی از مردان لایق و کارآمد این طوایف گردید که از آن جمله می‌توان به قتل و سوزاندن مردی لایق و کاردار بنام ملامحمد آل محمودی (معروف به قمه طلا) و قتل سیاستمداری بنام شفیع خان سهونی اشاره کرد و در این جو نامساعد متمگری طبعاً ایلاتی که بیشتر و پیشتر مورد هلاقه زنده نام محمدتقی خان بودند لطمه بیشتری خوردند که از آن جمله طایفه گندز لو و سهونی می‌باشند که اولی همواره با قریب سه هزار سوار مسلح حاضر به خدمت محمدتقی خان بودند و ایل بعدی که سهونی‌ها باشند یاروندیم و همه کاره دستگاه خان بودند که باید دانست شفیع خان باور صاد که در آن زمان بزرگ ایل سهونی بوده وزیر و مشاور درجه یک محمدتقی خان بوده است حال با این برداشت می‌توان نتیجه گرفت که فشار و ظلم علیرضاخان باعث متواری شدن طایفه بزرگ گندز لو از ترکدز به میان اهراب در

محدوده شوشتر شده که در حال حاضر در دو روستای معتبر بنام خلیج‌ها در نزدیکی شوشتر و دیگری موسوم به درّه خزینه بین جاده اهواز به مسجد سلیمان سکونت دارند و سپس فرار ایل سهونی از اندیکا و آسماری به ترکدز و پناهتده شدن بدورکی‌ها و از این جابجائی دورکی بیشترین فایده را برده است چون سردار ظفر در خاطراتش می‌نویسد که من نمیدانم چرا چالنگ از قلعه لوت اندیکا مهاجرت کرد و چرا دورکی از قلعه صلواتی آمده ساکن اندیکا شده (صفحه ۱۵۴) خاطرات سردار ظفر من جواب این چرا را اینطور می‌دهم که مگر قلعه لوت یا لیت معروف به قلعه کھیش هم نیست و مگر ته کھیش طایفه اصلی ایل سهونی چالنگ بوده که در اثر ظلم علیرضاخان از اندیکا پرتکدز آمده است؟ و در ترکدز هم علیرضاخان دست ظلم را از سر آنها کوتاه نکرد و یا گرفتن چهل راس قاطر جریمه از این طایفه در روستای چهل استران فعلی بقلمه تل بازگشت و اما سودی که دورکی برده یکی از میان رفتن رقیبی قدرتمند مانند محمد تقی خان که بدستاری مستقیم کلبعلی خان دورکی و جعفرقلی خان بهداروند انجام گرفته است و دوم اینکه وقتی اندیکای همیشه بهار و قلعه آباد خواجه که خود یادگاری از خواجه‌های موگوثی است و همین طور قلعه زراس از ایل قدرتمند سهونی خالی شده بود و دورکی دست عدوانی از آستین بیرون آورد و قلعه نیمه مخروبه و دور افتاده صلواتی را که قریب ۴۰ کیلومتری شمال غربی دشت لالی است ترکی گفت و اندیکا را متصرف گردیده است انتظارهای چینی باید داشت و اما قدمت دهستان ترکدز بهمین نکته تمام نمیشود بلکه باید بگویم که این دهستان بنا بنوشته تذکره امام شوشتری قبلاً تلغر یا تل قر نام داشته است که هنوز هم تپه‌ای کله قندی مقابل بقعه هفت شهیدان (ع) بنام تلغر معروف است و سادات هفت شهیدان هم پسوند نام تعدادی از آنها تلغری است امام شوشتری در همین تذکره دهستان تلغر را مرکز کشت تنباکوثی ممتاز ذکر کرده است شکی نیست که در آن ایام دو نهر چه درخت و چم آسیاب که قلعه ترکدز را در بر گرفته‌اند نزدیک به سطح زمین بودند و ساکنان می‌توانستند به سهولت زمین‌های مجاور دو نهر را کشت آبی بکنند کما اینکه آثار زیادی از سد و بندها و جوی‌های قدیمی در کنار این انهار بچشم می‌خورد که حدس ما را به یقین تبدیل می‌کند هم‌بیتطور تعدادی سنگ‌بری گود در گردنه مقابل قلعه وجود دارد که مخصوص برنج کوبی و جدا کردن شلتوک از برنج است که شباهت زیادی به هاون سنگی دارند ولی ثابت بر روی یک تخته سنگ حجاری شده‌اند و